

غضایری: سرا دو بیت بفرمود شهریار جهان

سر آن صنوبر عنبر عذار مشکین خال

رک: دیوان فرخی، چاپ عبدالرسولی/ ۱۶۴. مجمع الفصحاء، غضایری رازی ۲/۹۲۳
طرز تلقی شعراء عصر غزنوی و بعد از آن نیز از غلامان ترك كه مهارت آنها را در یزم
و رزم ستوده‌اند، نیز از همین معنی حاکی است و در، دیوان فرخی اینگونه مضامین
بسیارست. سخط محمود نسبت به اسفراینی وزیر چنانکه در روایات هست به خاطر غلامی
خوبروی بود. قادیخ گزیده/ ۷-۳۹۶. عشقی هم که سعود نسبت به نوشتگین نوبتی
غلام پدرش نشان داد وضع دربار غزنه را ازین جهت نشان می‌دهد. مقایسه با: قابوسنامه،
باب چهاردهم/ ۸۴.

۹۶ و ۹۷. قادیخ بیہقی/ ۵۱۵، ذین‌الاجباد/ ۵۵-۵۴.

۹۸. نمونه این روایات را در اشعار فرخی و عنصری می‌توان یافت. برای نمونه اقوال ارباب
مسالك و ممالك مقایسه شود با روایت اصطخری دربارهٔ بت‌سولتان. مسالك و ممالك
۱۴۸-۹/

۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲. ذین‌الاجباد/ ۷-۵۶، ۵۵.

۱۰۳. ابن‌الاثیر، الكامل ۷/۳-۲۸۲.

۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶. ذین‌الاجباد/ ۵۹، ۶۰، ۶۵.

۱۰۷. ابن‌الاثیر، الكامل ۷/۲۳۵.

۱۰۸. ابن‌الاثیر: وکان حسن الاعتقاد صنف فیه کتاباً علی مذهب السنه. الكامل ۷/۳۵۴.
مقایسه با سیوطی: ~ وکان القادر سن‌الستر والدیانه ~ وقد صنف کتاباً فی الاصول ~ واورد
فی کتابه ~ اکفار المعتزلة ~ وکان ذلك الكتاب یقره فی کل جمعة ~ بجامع المهدی و
بحضرة الناس ~. قادیخ الخلفاء/ ۴۱۲.

۱۰۹. فرخی هم در سرثیه وی بدین معنی اشارت دارد:

خفتن بسیار ای خسروخوی تو نبود

هیچ کس خفته ندیده است ترا زین کردار

خوی تو تساختن و شغل سفر بود مدام

بنیا سودی هرچند که بودی بیمسار

دیوان/ ۹۴.

۱۱۰. طبقات ناصری ۱/۲۳۰.

۱۱۱ و ۱۱۲. صیاست نامه/ ۳۴. قصهٔ خواجه نظام‌الملک ظاهراً به فایدهٔ اخلاقی آن ناظر است
و نویسنده شخص محمود را در نظر ندارد. درباب حلیهٔ وی رجوع شود به قول ابن‌الاثیر
که ظاهراً اساس تاریخی آن بیشتر قابل اعتماد باشد: وکان ربه، ملیح اللون، حسن-
الوجه، صغیر العینین، احمر الشعر. الكامل ۷/۲۴۸.

۱۱۳ و ۱۱۴. ابن‌الاثیر: وکان محمود قد قسط علی نيسابور مالا یاخذه منهم فقال له الخركوشي

(- عثمان‌الواعظ): بلغنی انک تکدی الناس و ضاق صدري فقال وکیف؟ قال بلغنی

انک تأخذ اموال الضعفاء و هذه کدیة. فترك القسط واطلقه. الكامل ۷/۳۲۴. با آنکه

محمود بنا بر مشهور در حق این واعظ متشرع متنفذ ظاهراً اکرام می‌کرده است این

طرز خطاب خرکوشی با او خارج از حد تحمل و تسامح محمود به نظر می‌رسد. چنانکه یکبار دستور داد واعظی را که بی‌دستوری او برایش نقل حدیث کرد تنبیه سخت نمایند. ابن فندق، *تاریخ بیهقی* / ۶-۱۸۵. درباب شیوه او در اخذ و مصادره اسوال مقایسه شود نیز با ابن اثیر: انه كان يتوصل الى اخذ الاسوال لكل طريق فمن ذلك انه بلغه ان انساناً من نيسابور كثير المال عظيم الغنى فاحضره الى غزته وقال له: بلغنا انك قرمطي فقال لست بقرمطي ولي مال يؤخذ منه مايراد و اعفى من هذا الاسم فاخذ منه مالا وكتب معه كتاباً بصحة اعتقاده. *الكامل* / ۷-۳۴۸.

۱۱۵. اتهام در حق دیلمیان ری به اباحه و زندقه هم از همین مقوله و در واقع بهانه‌ی برای اخذ ملک و مال آنها بود. برای توجیه این گونه اقدام‌ها به‌رغم آنکه به‌علم و علماء هم علاقه نشان می‌داد حکماء و متکلمان منسوب به شیعه و معتزله را در ری به شدت تعقیب و آزار نمود. حتی به اهل سنت هم ابقا نکرد و سبوم کردن ابن فورک و دار کشیدن ابونصر عراق نمونه‌ی ازین طرز تلقی او از اهل علم است رک: *مجموع التوادیع* / ۴-۳. ۴، ابن الجوزی، *المنتظم* / ۸-۴۰. ۳۸ درباره شهرت خود او به فقه و علم و تصنیف و کتاب رک: *سیری در شعر فادسی* / ۱۳-۱۱۲. ۵۳۳.

۱۱۶. ابن الاثیر: فلما حضره الموت اوصى بالملك لابنه محمد و هو بلخ و كان اصغر من مسعود *الكامل* / ۷-۳۴۶. مقایسه شود با سراج: و ولادت او (مسعود) و برادر او سلطان محمد در یک روز بود *طبقات ناصری* / ۱-۲۳۲.

۱۱۷ و ۱۱۸. *طبقات ناصری* / ۱-۲۳۲.

۱۱۹ و ۱۲۰. ابن الاثیر / ۷-۳۴۶، *طبقات ناصری* / ۱-۲۳۱.

۱۲۱ و ۱۲۲. *ذین الاخبار* / ۷۴، ابن الاثیر / ۷-۳۴۷.

۱۲۳. ابن فندق: السلطان محمد المسمول. *تاریخ بیهقی* / ۷۱. سراج: محمد را بگرفتند و میل کشیدند و محبوس کردند. *طبقات ناصری* / ۱-۲۳۱ مع هذا از فحوای روایات بیهقی چنان برسی‌آید که باید بین توقیف او در قلعه کوهتیز و میل کشیدنش در مدت حبس چندی فاصله شده باشد. به‌علاوه احتمال دارد میل کشیدن چشمش هم منجر به ازین رفتن تمام بینایی او نشده باشد. مقایسه شود با: باسورت، *تاریخ غزنویان* / ۲-۲۸.

۱۲۴. *مجموع التوادیع* / ۶-۴۰۵.

۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷. *تاریخ بیهقی* / ۵۱۴، *ذین الاخبار* / ۷۷، ابن الاثیر / ۸-۶.

۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱. ابن الاثیر / ۸-۶، *تاریخ بیهقی* / ۵۷۳، *تاریخ بیهقی* / ۸-۶۰۸، *ایضاً* / ۵۵۸.

۱۳۲ و ۱۳۳. *تاریخ بیهقی* / ۵۵۸، *ایضاً* / ۹۳۰.

۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶. *تاریخ بیهقی* / ۶۴۳، *ذین الاخبار* / ۸۲، *ایضاً* / ۸۵.

۱۳۷ و ۱۳۸. *ذین الاخبار* / ۸۵، *تاریخ بیهقی* / ۷۱۸.

۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱. *تاریخ بیهقی* / ۷۳۵، ۷۵۱، ۷۷۷.

۱۴۲. *تاریخ بیهقی* / ۷۷۷.

۱۴۳. هرچند بعدها با وی بر سر رضا آمد، جمادی الاخره ۴۳۱. *تاریخ بیهقی* / ۸۱۵.

۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶. **تاریخ بیهقی** / ۸۰۹، ۸۱۷، ۸۳۵.

۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹. **تاریخ بیهقی** / ۸۴۲، ۸۸۵، گردیزی ۸۷.

۱۵۰. ابن الاثیر، **الکامل** ۷/۸-۲۶ روایات مختلف را درین باب نقل می کند. رجوع شود نیز به: گردیزی / ۸-۸۷، **طبقات ناصری** ۱/۲۳۴ همچنین مقایسه شود با: باسورث، **تاریخ غزنویان** ۲/۳۰.

۱۵۱. درباب ماجرای ماریکله رجوع شود به گردیزی / ۸-۸۷. روایت صاحب مجمل بدینگونه است: و آخر عهدش به رباطی که ماریکله خوانند (بود) میان دو آب که در راه است از غزنین تا لهاور، برگذر. غلامانش چاهی ژرف کردند و فراخ و به خاشاک و چوب سرش پوشیده کردند تا مسعود در آن جایگاه افتاد و بدان جایگاه سنگ نیافتند جوالها و غراهها ریک همی پر کردند و به وی فرو گذاشتند و مسعود آن را بدان گرانی به دست همی گرفت و زیر پای همی نهاد تا نزدیک رسانید که برتواند آسد. پس، از سطح هاونها و چیزهای سنگی بیاویختند از نهیب جان و بر سر او می زدند پشتاپشت تا سست شد و کشته گشت و این عجایب تر (بود) از چاه رستم که شغاد کنده بود. **مجمل التواریخ** / ۴۰۶. درباره قدرت جسمانی و تمرینهای پهلوانی و شیرافکنی های مسعود مقایسه شود با: **تاریخ بیهقی** / ۱۵۳-۱۴۹.

۱۵۲. ابن الاثیر، **الکامل** ۸/۲۸-۲۷.

۱۵۳. مقایسه شود با همین فصل، یادداشت شماره ۴۸.

۱۵۴. قابوسنامه، باب سی و نهم / ۹-۲۰۸. مقایسه شود با همین فصل یادداشت شماره ۸۷.

۱۵۵. اصطخری، **مسالك و ممالك** فارسی / ۲۲۸.

۱۵۶. **تاریخ بیهقی** / ۱۳۰.

۱۵۷. برخلاف این نسب نامه معمول که نژاد سبکتکین را به فیروزبن یزدجرد می رساند از فحوای روایات مأخوذ از اجزاء گمشده **تاریخ بیهقی** مستفاد می شود که بازرگانی به نام نصرحاجی در بخارا مالک سبکتکین بود و او وی را در عهد عبدالملک بن نوح به البتگین حاجب فروخت. **طبقات ناصری** ۱/۲۲۶ از مآخذ دیگر برمی آید که وی در اصل از قبیله ترکان نواحی برسخان (برسکان) بود و انتسابش به فیروزبن یزدجرد نشان می دهد که مهاجرت یا فرار و اقامت اولاد یزدجرد، در بین ترکان هم وسیله بی شده بوده است تا آنها نیز گه گاه برای خود مثل بعضی اعراب و نبطی ها انتساب معمول شاهانه بسازند. درباب اینگونه انتساب رجوع شود به: **مجمل التواریخ** / ۳۹۰، **طبقات ناصری** ۱/۲۹۴ و مقایسه شود با: ابوریحان بیرونی، **آثارالباقیه**، ترجمه اکبر داناسرشت / ۴-۶۱. اینگونه دعاوی مخصوصاً در عراق و جبال غالباً محرک خشم و ناخرسندی اعراب هم می شد و ابیات ذیل نمونه بی ازین ناخرسندیهاست:

حتى اذا اسروا قالوا وقد كذبوا نحن الشها ريسج اولادالسد هاتيسن

لوسيل اوضعهم قدراً و انذلهم لقال من فخره انى ابن شوبين

تغلى على العرب من غيظ مراجلهم عداوة لرسول الله فى الدين

برای سایر ابیات این قطعه که شامل فحش رکیک هم هست رک: براون، **تاریخ ادبی**

ایران، ترجمه فارسی ۱/۳۸۶. درباب نسب مقایسه شود نیز با: باسورث، **تاریخ**

غزنویان ۱/۳۹-۳۷.

۱۵۸. درباب قتل تاهرتی روایت گردیزی چنین است: و هم اندرین سال (ثلاث و اربعمائه) رسول عزیز مصر آمد که او را تاهرتی (نسخه: تهارتی) گفتند و چون نزدیک خراسان رسید ققها و اهل علم گفتند که این رسول به دعوت (جهت) عزیز مصر همی آید و بر مذهب باطنیانست چون محمود این خبر بشنید نیز مرآن رسول را پیش خویش نگذاشت و فرمود تا او را به حسن بن طاهر بن مسلم العلوی سپردند و حسن تاهرتی (نسخه: تهارتی) را به دست خویش گردن زد به شهر بست. *ذین الاخبار* / ۵۶. مقایسه با حمدالله مستوفی: از مصر مردی تاهرتی، از پیش حاکم فاطمی به رسالت به سلطان محمود آمد و در سلک ایران دعوت بواطنه ظاهر کرد. خلقی بسیار در دعوت او رفتند کار او عروجی تمام یافت سلطان او را حاضر کرد و سیاست فرمود. *تاریخ گزیده* / ۳۹۴ تفصیل بیشتر در عتبی است و جرفاذقانی آن را در دنبال سیاست و تعقیب باطنیه نقل می کند: در اثنای این حال مردی برخاست از دیار عراق که با شجره علویان انتماسی کرد و چنان نمود که به رسالت از صاحب پیش سلطان می رود او را به نشابور موقوف کردند / نسخه خطی. ذکر استاد ابوبکر محمد بن اسحق بن محمشاد (وفات ۴۲۱) هم در مناظره با او درین روایت هست و اینجا نیز مثل قصه تفتیش و تعقیب باطنیه خراسان نقش کرامیه قابل ملاحظه به نظر می رسد. درین باره مقایسه شود نیز با: *سیری در شعر فارسی* / ۱۲-۱۳ و ۵۳۳-۵۳۲.

۱۵۹. برای متن فتح نامه رجوع شود به: ابن الجوزی، *المنتظم* ۸/۴۰.

۱۶۰ و ۱۶۱. *تاریخ بیہقی* / ۳۸۶، ۷/۱۲۶.

۱۶۲. *دستورالوزراء* / ۱۱-۱۰۹ مقایسه شود با: *نسایم الاسعاد* / ۳۷-۳۵.

۱۶۳. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: نصرالله فلسفی، چند مقاله *تاریخی و ادبی* / ۱۹۳-۲۰۹.

۱۶۴. از آنجمله است ایات شهور ابوالمظفر جمعی صاحب برید نشابور در هجو و طعن

سوری: *تاریخ بیہقی* / ۵۳۳ مقایسه شود با: *تاریخ بیہقی* / ۹-۱۷۸.

۱۶۵. *ذین الاخبار* / ۶۸.

۱۶۶. دیوان ناصر خسرو / ۵۴، مقایسه شود با قول تقی زاده، مقدمه دیوان / کد.

۱۶۷. *تاریخ بیہقی* / ۱۳-۵۱۲.

۱۶۸ و ۱۶۹. مقایسه شود با همین فصل یادداشت ۱۱۳ و ۱۱۴. درباب هزینه باغ سلطانی، رجوع شود به روایت حافظ ابرو:

Barthold, Turkestan/288-289

۱۷۰. *تاریخ بیہقی* / ۶۵۲.

۱۷۱. این سینا: روزی التماس کردم که مرا رخصت دخول دارالکتب و نظاره آنها فرماید رخصت فرمود پس چون داخل گشتم چندین خانه دیدم در هر خانه چندین صندوق بالای یکدیگر چیده: یک خانه کتب عربیت و شعر، دیگری قصه، دیگری کتب حدیث، و همچنین هر علمی را خانه بی جداگانه بود و بسیار کتب یافتیم که اکثر مردم نام آنها هم نشنیده بودند رساله ترجمه حال، به نقل از قفطی. *ترجمه تاریخ الحکماء* /

.۵۵۸-۹

۱۷۲. برای اجمالی از احوال وی رک: فروزانفر، تاریخ ادبیات ایران / ۹۳-۸۹، دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی / ۱۷۹-۱۶۵.
۱۷۳. تاریخ بیہقی / ۳۹۱، ۳۹۸.
۱۷۴. تاریخ بغداد / ۳۱، مقایسه شود با: تاریخ بیہقی / ۲-۶۵۱.
۱۷۵. سیاست نامه / ۱۱۲، مقایسه شود با: تاریخ بغداد / ۹۴.
۱۷۶. مجمل فصیحی / ۲، ۱۵۳.
- ۱۷۷ و ۱۷۸. گردیزی / ۳۲، سیاست نامه / ۷۵-۷۴.
- ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳. گردیزی / ۲۱، ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۴۲-۴۱.
- ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶. طبقات ناصری / ۱، ۲۲۷، تاریخ بیہقی / ۷-۳۴۶، ابن الاثیر / ۸، ۴.
۱۸۷. تاریخ بغداد / ۳۱، مقایسه شود نیز با:

Barthold, Turkestan/224

- ۱۸۸ و ۱۸۹. تاریخ بیہقی / ۱۹۵، ۴۶۸.
- ۱۹۰ و ۱۹۱. سیاست نامه / ۱۵۱، تاریخ بیہقی / ۱۹۶.
- ۱۹۲ و ۱۹۳. مجمل فصیحی / ۲، ۱۵۵، تاریخ بیہقی / ۱۹۰، مقایسه شود با / ۱۸۶.
- ۱۹۴ و ۱۹۵. تاریخ بیہقی / ۷-۱۲۶، احسن التقاسیم / ۶-۳۲۳.
- ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸. حدود العالم / ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷.
۱۹۹. اصطخری، مسالك و ممالك فارسی / ۲۲۷.
۲۰۰. نمونه این ناخرسندی در قطعه‌یی از یک شاعر عرب نامش ابوالحسن محمد بن احمد افریقی معروف به متیم انعکاس دارد که فقر خود را دستاویز عدولش از التزام نماز می‌یابد - و چنین گوید در جواب ملامت زوجه خویش:

تلموم علی ترکی الصلاة حلیلتی	فقلت اعزبی عن ناظری، انت طالق
فوانه لاصلیت لله سفلسا	یصلی له الشیخ الجلیل و فائق
ولا عجب ان کان نوح مصلیا	لان له قسرا تدین السشارق
لماذا اصلی این باعی و منزلی	و این خیولی والحلی والمنساق
ترکت صلاتی للسذین ذکرتهم	فمن عاب فعلسی فهوا حمق مائق
فسان صلاة السئی الحال کلها	سخاریق لیست تحتهن حقایق~.

تعالی، یتیمه الدهر / ۴، ۱۴۶، مقایسه با یاقوت، اشداد الاریب / ۲، ۸۰. نظیر این معنی است قول دیوانه اصفهانی: فده خراب خراج نهو، ترجمه معاصر اصفهان / ۱۱۴.

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳. مسالك و ممالك / ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۸.

۲۰۴. لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی / ۴۱۱.

۲۰۵. مسعودی، مروج الذهب / ۲، ۴۷۱. مقایسه شود با ابن الاثیر: الكامل / ۶، ۷۷ رجوع شود نیز به:

Barthold, Turkestan/224

- ۲۰۶ و ۲۰۷. مسالك و ممالك اصطخری / ۲۲۹، ابن الاثیر، الكامل / ۷، ۸۷.
- ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰. گردیزی / ۶۸، ۵-۵۴، بیرونی، مال الهند من مقوله~ / ۴۳۱-۴۲۹.

۲۱۱. نصرالله فلسفی، چند مقاله تاریخی و ادبی / ۱۴۰-۹۱.
- ۲۱۲ و ۲۱۳. گردیزی، ذین الاخبار / ۶۸، ۶۹.
- ۲۱۴ و ۲۱۵. طبری III / ۹۰-۲۲۸۹، ممالک و ممالک اصطخری / ۲۲۹.
۲۱۶. ابن الاثیر، الكامل ۷/ ۱۹۶، تجارب السلف / ۳-۲۵۲ همچنین مقایسه شود با همین فصل یادداشت شماره ۸۶.
۲۱۷. ازینجمله بود مأسونی از اخلاف مأسون که در بخارا سامانیان را تحریک به مخالفت با بغداد می کرد. همچنین ابومحمد واثقی از اولاد واثقی که محرك بغراخان در لشکرکشی به بخارا بود. رک: ابن الاثیر، الكامل ۷/ ۲۰۱ مقایسه شود با:

Barthold, Turkestan/258

218. Barthold, Op Cit./242

۲۱۹. مقایسه شود با همین فصل، یادداشت شماره ۴۴ و ۴۵.
- ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲. تاریخ بیهقی / ۲۲۷ درباب تعقیب باطنیه و قتل تاهرتی، مقایسه شود با همین فصل، یادداشت شماره ۱۵۸.
۲۲۳. آثارالوفا / ۸-۱۸۷.
۲۲۴. تاریخ میستان: و سبکتکین مردی کراسی بود / ۳۳۹. ابوالفتح بستنی صاحب دیوان رسایل او درباب این مذهب وی را بدینگونه خرسند کرده:
- | | |
|------------------------|--------------------------|
| والدین دین محمدین کرام | الفقه فقه ابی حنیفة وحده |
| بمحمدین کرام غیر کرام | ان الذین اراهم لم یؤمنوا |
- عتبی ۲/ ۳۱۰.
۲۲۵. اسفراینی: ان زعیماً من زعمائهم کان یرید تفضیل الکلام علی الفقه و کان یقول: ان علم الشافعی و ابی حنیفة جملة لا یخرج من سراویل امرئة. التبصیر / ۴-۱۰.
۲۲۶. درباب نظر ناساعد سلطان مسعود نسبت به صوفیه و مترسمان آنها رجوع شود به: تاریخ بیهقی / ۶۷۲. راجع به رابطه شیخ ابوسعید ابوالخیر و سریدان وی در سیهنه یا طغرل و ترکمانان آل سلجوق، مقایسه شود با: اسرار التوحید / ۱۳۰-۱۲۹. قصه بوسعید دوست دادا که ارتباط شیخ را با سلطان غزنه نشان می دهد روایتی افسانه‌ی است و البته نمی توان آن را مستند ادعای رابطه‌ی بین دربار غزنه با صوفیان نیشابور تلقی کرد. برای قصه مزبور رک: اسرار التوحید / ۷-۲۹۵. درباره بوسعید دوست دادا و رباط او در بغداد رک: فراد از مدرسه / ۱۰۳.

۴. مرده ریگ بغداد

۱. درباب دگرگونی و انحطاط خلافت از عهد معتصم به بعد رجوع شود با: جرجی زیدان، تاریخ الممدن ۱/ ۶-۹۵، مقایسه شود با: دکتر فیاض، تاریخ اسلام / ۹۹-۱۹۸.
۲. ایغارین یا ایغاران، یعنی دو ایغار (س زمین های بخشوده از خراج). یاقوت: اسم لعدة ضیاع من عدة کور اوغرت لعیسی و معقل ابی دلف العجلی ~ وقیل لها: الایغاران ای

- ایغارا هذین الرجلین، وهما الکرج والبرج، والایغار اسم لکل ساحمی نفسه من الضیاع و یمنع منه... معجم البلدان ۱/۲۹۰.
۳. درباب اخبار مربوط به ولادت و نشأت ابومسلم در خاندان عیسی بن معقل عجلای رجوع شود به این خلکان ۲/۶-۳۲۵. یک روایت طبری او را غلام سملوک عیسی بن معقل نشان می‌دهد II / ۷-۱۷۲۶. مقایسه شود نیز با: ابن الاثیر، الكامل ۴/۳-۲۵۲. برای تفصیلات دیگر رجوع شود نیز به دو قرن سکوت، چاپ هفتم / ۱۱۲.
۴. مقایسه شود با: ابراهیم دهگان، قلعه فرزین، مجله یفما سال ۷/۶-۸۵.
۵. یاقوت، معجم البلدان ۴/۴۴۶.
۶. ابن خلکان: وکان ابودلف قدلحق اکراداً قطعوا الطريق فی عمله فطعن فارساً فنفذت الطعنه الی ان وصلت الی فارس آخر ورائه ردیفه فنفذت السنان فقتلها (!)، وفی ذلک یقول بکربن النطاح:
- قالوا و ینظم فارسین بطعنة یوم الهیاج ولاتراه کلیلاً
لاتعجبوا فلو ان طول قناته میل اذا نظم الفوارس میلاً
- و فیات ۳/۸-۲۳۷. درباب سابقه احوال جد این خاندان رجوع شود به بلاذری، فتوح-البلدان / ۳۱۰.
۷. سیوطی، تاریخ الخلفاء / ۲۹۸.
۸. ابن الاثیر، الكامل ۵/۲۱۸.
۹. از جمله ابوتمام طایی وی را مدایح گفت و قطعه بکربن نطاح درباب ضربه نیزه‌یی که با آن دو کرد رهزن را به هم دوخت معروف است. ابن خلکان ۳/۲۳۷ مقایسه با همین فصل یادداشت شماره ۶. یک بیت از قصیده ابوالحسن علی بن جبلة معروف به عکوک شاعر عصرش که هم در مدح وی بود به شدت مورد رشک و اعتراض مأسون خلیفه واقع شد و آن قصیده از نوادر و غرر شعر محسوبست. مقایسه شود با ابن خلکان ۳/۳۹-۳۵.
۱۰. الفهرست / ۱۸۵.
۱۱. ایضاً همان مأخذ / ۱۳۰، مقایسه با ابن خلکان ۱/۲۳۷.
۱۲. کسروی، شهر یادان گمنام / ۱۴۶.
۱۳. ابن الاثیر: و فیها (- سنه ۲۱۸) دخل کثیر من اهل الجبال و همدان و اصبهان و ماسبدان و غیرها فی دین الخرمیه و تجمعوا فمسکروا فی عمل همدان، فوجه الیهم المعتصم العساکر. الكامل ۵/۲۳۱. مقایسه شود با مسعودی، التنبیه / ۳۰۶.
۱۴. تاریخ بیهقی / ۲۲۱-۲۱۳، مقایسه شود با روایت: ابن خلکان ۱/۶۵-۶۴.
۱۵. چنانکه در سال ۳۱۹ ه. که مرداویج بن زیار عزیمت اصفهان کرد باغها و قصرهای احمد بن عبدالعزیز را برای سکونت وی آماده کردند. ابن الاثیر ۶/۲۱۵.
۱۶. ابن الاثیر، الكامل ۵/۳۲۵ مقایسه شود با: طبری، III / ۱۶۸۷ و مجمل التواریخ / ۳۶۳.
- ۱۷ و ۱۸ و ۱۹. طبری III / ۱۶۹۷، ۱۹۱۶، ابن الاثیر، الكامل ۶/۵۸.
۲۰. مسعودی، روج الذهب ۲/۴۶۹، مقایسه با: مجمل التواریخ و القصص / ۳۶۷.
۲۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان ۱/۲۵۵. درباره فرارش به طبرستان مقایسه شود با: مسعودی،

مروج الذهب ۴۸۵/۲.

۲۲. مسعودی، مروج الذهب ۴۸۱/۲.

۲۳ و ۲۴ و ۲۵. ابن خلکان ۴۱/۳-۲۴۰، مروج الذهب ۳۵۵/۲، قادیخ قم/ ۲۱۵، مقایسه شود با/ ۲۲۳.

۲۶. ازین جمله دو قطعه معروف در ابن الاثیر منقولست. الکامل ۴/۶-۸۳.

۲۷. دریاب این ماکولا رک: ابن خلکان ۷/۲-۴۶۶. مقایسه شود با: دیحانة الادب ۶/۱۲۷.

۲۸. حمدالله ستوفی، قادیخ گزیده/ ۸۱۰.

۲۹ و ۳۰. ابن الاثیر، الکامل ۵/۲۴۴، طبری III / ۲-۱۹۴۱.

۳۱. برای اطلاعات درباره نام این شهر و سابقه تاریخی آن رک:

Minorsky, V., Iranica/1-11

۳۲. طبری III / ۲۱۸۶.

۳۳. چنانکه اهل بغداد از خرید بردگان ارمنی که وی بدانجا فرستاد خودداری کردند و اسیر-

گرفتن اهل ذمه و به بندگی فروختن آنها را ناسروع خواندند. مقایسه با ابن حوقل/ ۳۴۳.

۳۴. برای تفصیل بیشتر راجع به بنی ساج از جمله رجوع شود به ابن الاثیر، الکامل ۶/۹۲،

۴-۱۵۳، ۵-۱۷۱، ۸-۱۸۳، ۲۱۷ که متضمن اطلاعات مأخوذ از سایر مأخذ از جمله

مسکویه هم هست. همچنین مقایسه شود با رساله دفرمری در مجله آسیائی که

هنوز به کلی کهنه نیست:

Defremery, M., Memoire sur la famille des SadJides, JA.IX-X

درباره سسکوکات آنها رجوع شود به:

Vasmer, R.R., O Moneta Sadzidov, in Izvestiya obschchestva obselovaniya i Izucheniya Azerbaidzzana, V, Baku 1927.

۳۵ و ۳۶. ابن الاثیر، الکامل، ۶/۱۸۴، ۱۸۷-۱۸۸.

۳۷. ابن الاثیر: کان عدة القرامطه الف رجل و خمسمائه، منهم سبعمائه فارس و ثمانمائه

راجل وقیل كانوا الفین و سبعمائه. الکامل ۶/۱۸۸.

۳۸ و ۳۹ و ۴۰. الکامل ۶/۱۸۶، سنی ملوک الادب والانبیا/ ۲-۱۳۱، الکامل ۶/۱۸۷.

۴۱. شیخ کریم تعبیر ابن اثیرست داستان وی با ابن سبئی در روایت مسکویه مذکورست.

مقایسه شود با الکامل و حواشی ۶/۹-۱۸۷.

۴۲ و ۴۳ و ۴۴. الکامل ۶/۲۲۴-۹ و ۶/۲۳۷، صودة الادب/ ۳۴۹ الکامل ۶/۷-۲۸۶.

۴۵. تجادب VI/۴. درباره طوایف روس درین ایام پاره‌یی اطلاعات که در مأخذ عربی و

فارسی هست اگرچند در برخی موارد بیشتر سبئی بر شایعات به نظر می‌رسد غالباً متضمن

نکات جالب است. از جمله در حدود العالم در باب ناحیت قوم می‌گوید: ناحیتی است

بزرگ و سردمانی بدطبع اند و بدرگ و ناسازنده و شوخ روی و ستیزه کار و حرب کن/

۹-۱۸۸. قول اصطخری نیز که در حدود العالم هم هست نشان می‌دهد که «مردم روس

مردم را بسوزند و عادت دارند که ریش یکدیگر بتراشند» محالک و محالک فارسی/

۱۸۲. مقنسی می‌گوید: ولیس لهم زرع ولاضرع. مسکویه: هؤلاء امة عظيمة لهم بأس شديد

لا يعرفون الهزيمة. یاقوت که رساله ابن فضلان را با تردید در صحت مندرجاتش در

باب قوم نقل می‌کند درباب احوال و آداب آنها تفصیلهایی جالب و غالباً خیال‌انگیز نقل می‌نماید. معجم البلدان / ۷۹-۸۳. مقایسه شود نیز با ابن الاثیر، الکامل ۶/ ۲۹۷. برای تفصیل بیشتر و مخصوصاً نقد روایات مربوط به هجوم روسان به اران و بردعه در زمان فرمانروایی سالاریان رجوع شود به کسروی، شهریاران گمنام / ۷۸-۸۷. جهت اطلاعات بیشتر درباب احوال و بازرگانی آنها از جمله رك:

Spuler, B., Iran in Früh-Islamischer Zeit, Register: Russland/631

۴۶. درباب اخبار دیسم و سرزبان رك: الکامل ۶/ ۳-۳۴۲ برای روایات مربوط به مشورت سرزبان با پدر و جنگ او در جبال مقایسه شود با: کسروی، شهریاران گمنام / ۸۷-۹۰.

۴۷. برای روایت ابن حوقل و نقد آن رك: شهریاران گمنام / ۱۰۵-۱۰۰، ۹۱-۱۲۷.

۴۸. الرسالة الثانية، طبع مصر / ۷۲.

۴۹. به نظر می‌آید اشارت این دو عبارت متضمن ترفع از قبول طاعت خلیفه و امتناع از شرکت با او در امارت باشد و هرچند در دوران خلافت المطیع لله (۳۶۳-۳۳۴ هـ) آل بویه هم که آل مسافر گه‌گاه با آنها رابطه دوستی صادقانه داشته‌اند در حق او اظهار طاعت زبانی می‌کرده‌اند، المطیع لله را در واقع دست‌نشانده خویش می‌دیدند. درباره این سکه‌ها و احوال این سلسله رجوع شود به:

R. Vasmer, Zur Chronologie der Gstaniden und Sallariden in Islamica, 1927, III/170-176

همچنین مقایسه شود با:

Stern, in BSOAS, London 1960, XXIII

۵۰. الفهرست: ثم صار الى تبريز من عمل اذربيجان، فاشتغل مع محمد بن الرواد الازدي نحوستين ۴۰۶/.

۵۱. کسروی، شهریاران گمنام / ۱۵۲، مقایسه شود با همان مأخذ / ۱۵۷ و ۱۶۴.

۵۲. ابن حوقل / ۲۵۴. اینکه در برخی روایات بعد نسب اکراد را به اعراب ازد رسانیده‌اند و آنها را به نیایی از ملوک یمن به نام مزیقیا منسوب داشته‌اند ظاهراً توجیهی برای همین کرد شدن اعراب ازدی در بین روادیان این حدود باشد. برای تفصیل این نسب ساختگی رجوع شود به: ابن خلکان ۴/ ۴۳۹. راجع به انتساب اکراد به سایر اعراب مقایسه شود با مسعودی، القنیه / ۷۸.

۵۳. مقایسه شود با کسروی، شهریاران گمنام / ۷-۱۷۲.

۵۴. ناصر خسرو: سرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه پس از نماز خفتن بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند. سفرنامه، طبع علی قویم ۱۳۳۵ ش. / ۱۳. قطران شاعر قصیده لامیه معروف خود را در باب این زلزله نظم کرد و در یک قصیده نونیه هم با عبرت و تأثر از آن یاد نمود. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به کسروی، شهریاران گمنام / ۲۱۱-۲۰۷ و مقایسه شود با: دکتر مشکور، تاریخ قزوین / ۴۰۲-۳۹۸.

۵۵. شهریاران گمنام / ۲۶۰. شدادیان از اکراد هذبانی به شمار می آیند. مسعودی در مروج الذهب و التنبیه فهرست طوایف اکراد را ذکر می کند و هذبانیه را از اکراد آذربایجان و در ردیف خوارج اکراد نام می برد. پاره‌ی اطلاعات سفید هم در روایت اصطخری درین باب هست. برای تفصیلات بیشتر درباب طوایف کرد رجوع شود به بدلیسی، شرفنامه، طبع طهران ۱۳۴۳. برای فهرست اکراد در روایت مسعودی رک: التنبیه و الاشراف / ۷۸.

۵۶. ازین جمله است اییات ذیل:

ملکت ایران نیاگان ترا بود از نخست

گشت خواهد چون نیاگان ملکت ایران ترا

ارنیای تو منوچهرست و نوشروان شها

باز فرزندان منوچهرست و نوشروان ترا

*

نیست کس در گوهر ساسانیان چون لشکری

تا پس آن همچون نیاگان شاهی ایران کند

دیوان قطران. به نقل کسروی، شهریاران گمنام / ۳-۲۷۲.

۵۷. ابن خلکان ۶/۱۳۹. همچنین ابن الاثیر: و اصلهما (شیرکوه و ایوب) من الاکراد الروادیه و هذا القبیل هم اشرف الاکراد. مقایسه با کسروی / ۲۶۱. نیز رک:

Minorsky, V., Studies in Caucasian History, 1953/124

۵۸. درباب اران و دربند از جمله رجوع شود به: بارتولد، گزیده مقالات تحقیقی / ۷۵-۶۵.

۵۹. برای اخبار فرمانروایی سلاله‌های یزیدی و هاشمی در شروان و دربند روایات منجم-باشی در صحایف الاخبار شامل اطلاعات دقیق و جالب است. مقایسه شود با:

Minorsky, V., History of Sharvan and Darband, Cambridge 1958.

۶۰. یزیدبن مزید شیبانی در زمان هارون الرشید والی ارمنیه و آذربایجان شد پسرش خالدبن-یزید هم در اواخر عمر از جانب واثق برای سرکوبی قنده‌یی که در ارمنستان روی داد عزیمت آنجا کرد و هم در بین راه وفات یافت. یزیدبن مزید را خلیفه اعرابی خواند و جالب است که اولاد اعرابی تبدیل به شاهزادگان ایرانی شدند. رجوع شود به: ابن خلکان ۳۷۰/۵ و ۳۸۳.

۶۱. برای نقد و بررسی روایات ابن اثیر و مسعودی و دیگران درباب سابقه احوال شروانشاهان رک به: بارتولد، گزیده مقالات / ۳۴۶ و مابعد. همچنین جهت اخبار شدادیان در اران، رجوع شود به همین مأخذ / ۶۷ و مابعد. درباب شدادیان هم آنچه در صحایف الاخبار منجم‌باشی آمده است اطلاعات مأخذ دیگر از جمله ابن اثیر و روایات نویسندگان ارمنی را تکمیل می کند و متضمن اطلاعات جالب است. برای تفصیل آنها رک به سینورسکی، مأخذ مذکور در شماره ۵۷. قسمتی از روایات منجم‌باشی نیز به وسیله کسروی نقل و نقد شده است رک شهریاران گمنام / ۲۶۰ به بعد.

۶۲. در باب سیاه دیلمی و وهرز، رک: دو قرن سکوت ۵۶-۵۴ و ۳۸-۳۰. در باره وهرز اطلاعات مأخذ موجود غالباً به عناصر حماسی آمیخته است. وهرز را ابوحنیفه نام

- او سی پندارد (= وهرزین کامکار) و حمزه عنوان نام او (= خرزادین نرسی). فحوای کلام طبری هم که می گوید خسرو او را با هزار سوار برابر می داشت نشان می دهد که نزد او نیز لفظ وهرز متضمن عنوانست نه نام. از روایت پرو کوپیوس برمی آید که نام وی باید باو یا بویه (= بوئس) بوده باشد که نام دیلمی طبری است. انتسابش به خاندان مهران محل تردیدست. برای تفصیل رجوع شود به نولدکه - طبری، تاریخ ایران و عربها ۳۹۴ و ۴۷۶-۷. نیز مقایسه شود با: جلال خالقی مطلق، مجله میمرغ، شماره ۱۹/۵-۱۸.
۶۳. کسروی، شهریاران گمنام/ ۲۲-۲۱.
۶۴. شاهنامه، طبع دبیرسیاقتی ۳۴/۱.
۶۵. از آن جمله است مهیار دیلمی شاعر عربی زبان عصر آل بویه. ابن خلکان: کان مجوسیا فاسلم و کان شاعراً جزل القول. وفیات الاعیان ۴/۱۴۴ درباره علماء دیلم از جمله مقایسه شود با: قتیبی، آل بویه/ ۶۷-۶۴.
۶۶. برای بعضی اطلاعات دیگر در باب سلاله های محلی آذربایجان مقارن پایان عهد آل بویه رجوع شود به:
- Cahen, C., L, Iran du Nord-Ouest Face à l, Expansion Seldjukide, in Melange Henti-Massé, Teheran 1963/65-71.

۵. درکرانه های خزر

۱. یاقوت: مازندران - اسم لولایه طبرستان - و ما اظن هذا الاسم الا اسماً محدثاً فانی لم اراه مذکوراً فی کتب الاوائل. معجم البلدان ۵/۴۱. مع هذا در شاهنامه در قصه کاوس وصف مازندران به همین خطه مربوط است نه جای دیگر همچنین از کلام منوچهری برمی آید که این نام برخلاف مشهور حتی ظاهراً اختصاص به بخش هاسونی ولایت ندارد:
- برآمد ز کوه ابر مازندران چو سار شکنجی و مازاندان
- دیوان منوچهری/ ۶۰.
۲. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان ۱/۸۹-۸۲.
۳. حدود العالم: طبرستان - و حدش از چالوس است تا حد همیشه و این ناحیتی است آبادان و بسیار خواسته - ۱۴۴.
۴. یاقوت: رویان، مدینه کبیره من جبال طبرستان - قالوا اکبر مدن سهل طبرستان آمل و اکبر مدن جبالها رویان. ۳/۴۱. در باب رستم دار مقایسه شود با: پادداشت های قزوینی ۵/۲۴.
۵. کوه قارن: ناحیتی است که مراو را ده هزار و چیزی ده است و پادشاه او را سپهبد شهریار کوه خوانند و بیشتر مردم وی گبرکائند و از روزگار مسلمانی باز پادشاهی ناحیت اندر فرزندان باوست. حدود العالم/ ۱۴۷.
۶. درباره فریم (= بریم) و ارتباط آن با قومس و طبرستان، مقایسه شود با: مرز مینهای خلافت شرقی/ ۳۹۸. اینکه بعضی محققان فریم را با فیروز کوه کنونی منطبق پنداشته اند درست نیست. درین باره و در باب مواضع دیگر جبال قارن و شهریار کوه و جبال شروین رجوع شود

- به: حواشی و اضافات محمد قزوینی، جهانگشای جوینی ۶/۳ - ۳۸۱. درباره محل هرمزآباد و فاصله آن با ساری و آمل مقایسه شود با طبری - دخویه II/۱۲۷۴، ۱۲۷۸، ۱۲۹۱.
- ۷ و ۸. معجم البلدان ۷/۵، ابن اسفندیار ۱/۸۲.
۹. در باب اهمیت این منصب روحانی ظاهراً در اواخر عهد ساسانی به وجود آمده است رک: ایران در زمان ساسانیان/۱۴۱ همچنین رجوع شود به پورداود، ویسپرد/۲۱، یسنا ۱/۲۱۲ مقایسه شود از جمله با گاتها/۲۶-۲۵ همچنین با: Marquart, Eranschahr/128
۱۰. یاقوت: وکان صاحب طبرستان یصالح علی الشیء الیسیر یتقبل منه لصعوبة المسلك - معجم البلدان ۴/۱۵.
۱۱. بلاذری، فتوح البلدان/۳۳. واقعه را بلاذری در سنه ۲۹ نوشته است و ابن الاثیر در ذیل سنه ۳۰ هجری. الکامل ۳/۵۴.
- ۱۲ و ۱۳. ابن الاثیر ۳/۵-۵۴، تاریخ دیوان/۳۷-۳۵.
۱۴. در مورد بنی ناجیه که بعد از قبول اسلام به دین نصاری بازگشته بودند و به حکم امام مغلوب و اسیر شدند و مصقله با قبول پرداخت فدیة، آزادی آنها را خرید روایت ابن اسفندیار خالی از اغتشاش و ابهام نیست. تقبیح امام در حق او که درین روایت هست و در نهج البلاغه هم آمده است مربوط به فرار اوست از پرداخت فدیة و الحاقش به معاویه: قبح الله مصقله. مقایسه شود با: شرح ابن ابی الحدید ۳/۱۲۷-۱۱۹.
۱۵. تاریخ طبرستان ۱/۱۵۷.
۱۶. بلاذری: فضرب الناس به المثل فقالوا حتی یرجع مصقله من طبرستان. فتوح البلدان/۳۳. مقایسه شود با یاقوت، معجم البلدان ۴/۱۵. روایت و ارتباط مثل با آن خالی از خلط نیست. اما در یک روایت ازین مثل به جای طبرستان ذکر سجستان در میان است. ثعالبی، ثمار القلوب/۴۱.
۱۷. ظهیرالدین، تاریخ طبرستان/۱۹۵ مقایسه شود با خواندسیر، حبیب العیر ۲/۱۱۸ و ۴۰۶.
۱۸. یاقوت: ناجیه، وهی سحلة بالبصرة مسماة بالقبيلة هی بنوناجیه - قال السکونی: ناجیه، منزل لاهل البصرة علی طریق المدینة - معجم البلدان ۵/۲۵۰.
۱۹. بلاذری، فتوح البلدان ۳۱/۳۳۰.
۲۰. ابن اسفندیار ۱/۱۵۷ که هرچند با روایات مورخان عرب، از جمله ابن الاثیر و مآخذ وی بغایر نیست ظاهراً درست تر باشد. به سبب اهمیتی که قتل وی برای حجاج داشت ظاهراً عده زیادی از اعراب به دروغ مدعی قتل او شدند. رجوع شود به: ابن الاثیر، ۴/۹-۶۸. خبر فرستادن زر و خاک برای قاتل و مدعی هم که در روایات محلی به تفصیل هست انعکاسی از همین نکته است که در قتل وی قاتل از میان گم شده است. مقایسه شود با: ظهیرالدین، تاریخ طبرستان/۳۳-۳۱. برای تفصیلات بیشتر در احوال قطری و احساسات عربی و ضدسوالی او که بی شک در نواحی ری و کوش و طبرستان نمی توانست برای او و یارانش مایه دردسر نشود، مقایسه شود با: طبری II/۷۰، ۸۲۳، ۹۴۴، ۲۰-۱۰۱۷، ابن قتیبہ، المعارف طبع عکاشه/۴۱۱، ۴۳۱، ۶۰۰، بلاذری، انساب الاشراف ۹/۵-۱۲۲ و همچنین:

Wellhausen, Religios- Politischen Oppositionparteien/36-41.

۲۱. ابن اسفندیار ۱/۱۶۱.

۲۲. برای تفصیل رجوع شود به: بلاذری، فتوح/۳۳۲، ابن اسفندیار ۱/۱۶۳.

۲۳. باب این حمله که یادآور قصه زویبر و افسانه پادشاه و وزیر جهود در مثنوی است، رجوع شود به یاقوت، معجم البلدان ۴/۱۵. درباره تفصیل جنگ مقایسه شود با: ابن الاثیر ۴/۸-۳۶۷ راجع به قصه زویبر و افسانه پادشاه و وزیر جهود رک سرفی ۱۷۳/پ مقایسه با: بحر در کوزه/۱۳۹ ب-.

۲۴. در باب این یادگانهها (مسالحو) و محل آنها در سراسر ولایت رجوع شود به: ابن اسفندیار ۱/۱۷۸-۱۸۱.

۲۵. برای ترتیب و توالی این احکام رجوع شود به: ابن اسفندیار ۱/۲۱۲-۱۷۸، و رابینو، هازنددان و استراباد (ترجمه) ۳/۱۸۲.

۲۶. در باب منشأ اسم و صورتهای آن مقایسه شود با: مجتبی مینوی، نامه قنسر، چاپ دوم/۴-۱۲۳.

۲۷. تردید از اینجاست که گشنسب «نام آتش مخصوص به خانواده سلطنتی و طبقه لشکری، در عهد ساسانیان بود» (مجتبی مینوی، مقدمه نامه قنسر به گشنسب/۳۶). اما این معنی فرض وجود گشنسب نام را در عهد قبل از ساسان نمی تواند کرد چرا که ساسانیان البته آتش گشنسب و تقدس آن را از خود اختراع نکرده اند و ناچار در بین آذران مورد تقدیس و موجود آن را به جهت تأثیر خاصش به نیایش خود خاص کرده اند. به علاوه گشنسب مثل نام های مشابه چون گشتاسب و گرشاسب و جاماسب در اصل نام شخص بوده است نه نام آذر و لابد آذرگشنسب به نام شخصی با این نام منسوب بوده است و این معنی احتمال وجود شخصی بدین نام را قبل از عهد ساسانیان خالی از اشکال نشان می دهد و ظاهراً برای تردید وجهی موجه باقی نمی گذارد.

۲۸. حمزه: وکان انوشیروان یلقب فی حیاة ایه قباد، بقرسجان کرشاه و هو التملک علی طبرستان لان بقراسم للجبل و قدسجان اسم للسهل والسفح و کراسم للتلال والهصناب- سنی ملوک/۳۶ و عنوان مذکور درین روایت بیشک تحریف عنوان پتسخوارگرشاه است. مع هذا بعید نیست این توجیه و ضبط غلط را حمزه به جهت علاقه بی که به اشتقاق پردازی دارد آورده باشد و عنوان خاص کیوس را نیز از روی اشتباه به خسرو نسبت داده باشد.

۲۹. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۳۸۶.

۳۰. از جمله در مقدمه نامه بی که به نخویرگان زادویه پادوسپان آذربایجان و ارمنستان نوشته است. رک: طبری- نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها (ترجمه) ۱/۲۵۱-۳۰۵. درین نامه چنانکه آرتور کریس تنسن خاطر نشان می کند خسرو در ضمن اشارت به زیان فقدان پادشاه صالح و شایسته در زیر پرده اینگونه الفاظ از سیاست کواذ انتقاد می کند. ایران در زمان ساسانیان/۳۸۷.

۳۱. ابن اسفندیار ۱/۱۵۲.

۳۲. در باب این اصطلاحات و آنچه به تقسیم مناصب نظامی مربوط می شود رک: ایران در زمان ساسانیان/۳۹۴.

۳۳. برای اجمالی از روایات مورخان قدیم ارمنی درین باب رک:

Rawlinson, G., The Seventh Monarchy/498-499.

همچنین مقایسه شود با:

Marquart, Eransahr/66seqq.

۳۴. مقایسه شود با: قادیخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام/۴۱۸، ۵۲۵.

۳۵. ارمائیل یکی از دو خوالیگر ضحاک بود که از مغز سر جوانان برای ماران وی خورش می ساختند چون ارمائیل از هردو کس که به درگاه وی فرستاده می شد یکی را می رها نید افریدون بعد از غلبه بر ضحاک او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمعان نام کرد. ای مه مغان. رک: بیرونی، التفهیم/۲۵۸.

۳۶. طبری/۱/۲۶۵۶، ۲۶۵۹.

۳۷ و ۳۸ و ۳۹. ابن الاثیر ۴/۳۱۸، طبری/III/۱۳۱، ایضاً III/۷-۱۳۶.

۴۰. ظهیرالدین/۲۹ مع هذا ممکن است سیدظهورالدین او را با مسمعان بن وندا امید خلط کرده باشد که در روایت ابن اسفندیارست. قادیخ طبرستان ۱/۲۳۰ نیز مقایسه شود با ابن الاثیر، الکامل ۵/۳۱۶.

۴۱ و ۴۲ و ۴۳. ابن اسفندیار ۱/۱۵۳، ۱/۱۵۲، ۱/۱۵۴.

۴۴. احتمال قتل را نولد که اقوی می داند: قادیخ ایرانیان و عربها/۲۴۷ ولیکن این معنی که رفتار قباد با وی تا حدی با غرابت تلقی شده است نشان می دهد که رفتار پادشاه باید غیر از اقدام به قتل که درین موارد شیوه معهود بوده است باشد و احتمال اقدام به تبعید ازینجا بیشتر قابل تأیید به نظر می رسد. نیز مقایسه شود با: کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۳۷۵.

۴۵ و ۴۶. ابن اسفندیار ۱/۱۵۳، طبری/۱/۲۶۵۹.

۴۷. طبری: فسار (ای یزدجرد) متوجهاً الی ناحیه البری فلما قدمها خرج الیه صاحب طبرستان و عرض علیه بلاده و اخبره بحصانتها و قال له ان انت لم تجبني يومك هذا ثم اتيتني بعد ذلك لم اقبلک و لم آوک فابی علیه یزدجرد و کتب له بالاصبهديه و کان له فیما خلا علیه درجه اوضع منها /۲۸۷۵.

۴۸. در باب حد فرشواذگر مقایسه شود با ابن اسفندیار ۱/۵۶. برای بحث و تفصیل درباره معنی و منشأ لفظ مقایسه شود با: مجتبی سینوی، نامه تنسر/۵-۱۲۳.

۴۹. ابن اسفندیار ۱/۱۵۴ مقایسه شود با ظهیرالدین/۲۹.

۵۰. درباره تعمیر و بنای ساری به وسیله اسپهبد فرخان مقایسه شود با: قادیخ طبرستان ۱/۵۹.

۵۱ و ۵۲. ابن اسفندیار ۱/۱۵۸. در باب مراتب نظامی و اداری عهد ساسانیان و سابقه منصب بادوسبان و اسپهبد در عهد ماقبل اسلام از جمله رجوع شود به: کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۶۰-۶۱-۵۴۱.

۵۳ و ۵۴ و ۵۵. ظهیرالدین/۳۵، قادیخ دیان/۸۷، الآثار الباقیه/۲۲۴.

۵۶. ابن اسفندیار: بعد الحاح بسیار بدان شرط قبول کرد که سردان ولایت و زنان، به بندگی او را خط دهند و حکم (او) بر اموال ایشان و دماء نافذ باشد. قادیخ طبرستان ۱/۱۵۵.

۵۷. ابن اسفندیار: اما با و سر بتراشید و مجاور به کوسان به آتشگاه بنشست. قادیخ ۱/۱۵۵.

- اولیاء: باو درین وقت سر بتراشید و به کوسان به آتشکده نشست. *تاریخ دیوان/۳۴*.
- ۵۸ و ۵۹. ابن اسفندیار/۳-۱۵۲، ۵-۱۵۴. در باب شاپور پدرش و قصه او با انوشروان رجوع شود به همین مأخذ/۱۵. مقایسه شود با قصه مأمون و غزای روم در همین مأخذ که هر دو قصه مشابه و ظاهراً یکی از دیگری مأخوذ باشد. ابن اسفندیار/۶-۲۰۵.
۶۰. ابن اسفندیار: پانزده سال پادشاهی او بود تا روزی به شاربام، ولاش خشتی بر پشت او زد و بکشت و بعد او هشت سال پادشاهی کرد. *تاریخ طبرستان ۱/۱۵۶*. ظهیرالدین: پانزده سال پادشاهی کرد ولاش به غدر و ناجوانمردی در قصه چارمان که در آن وقت به شاربام اشتها داشت خشتی بر پشت او زد و به قتل آورد/۱۴۸. مقایسه شود با: *تاریخ دیوان/۳۴*. در باب هویت قاتل و نسب او مقایسه شود با ظهیرالدین/۲۹.
۶۱. مقایسه شود با:

Marquarrt, Eransahr/128.

۶۲. قابوسنامه: مادرم دختر ملک زاده المرزبان بن رستم بن شروین بود که مصنف مرزبان نامه است سیزدهم پدرش کابوس بن قباد بود برادر ملک انوشروان عادل... مقدمه مؤلف/۵. مقایسه شود با روایت مذکور در *حدود العالم* که ذکر از انتساب خاندان یابو به کابوس ندارد/۱۴۷.
۶۳. از جمله امارت فرخان ذوالمناب را هفده سال گفته اند و چون وفات او را هم دوسالی بعد از واقعه یزید بن المهلب (سنه ۹۸ هـ) یاد کرده اند شروع امارتش سنه ۸۳ خواهد بود. پس واقعه قطری بن فجائه (ح ۷۸ هـ) و قصه مصقلة بن هبیره (ح ۵۲ هـ) یا چندی بعد از آن هیچ یک نمی تواند آنگونه که درین روایات ادعا شده است در زمان وی روی داده باشد. اسپهبد خورشید هم در سال ۱۴۴ هـ در گذشته است و اگر آنگونه که گفته اند مدت فرمانروایی وی پنجاه و یک سال بوده باشد شروع امارتش سال ۹۳ خواهد که آن زمان دوران امارت پدر بزرگش فرخان ذوالمناب بوده است. به هر حال جدولهایی که در باب این سلاله و سلاله های دیگر در روایات محلی، از جمله در *تاریخ ظهیرالدین/۲۲۹* و تحقیقات سببی بر آنها، از جمله رایینو: *مازندان و امیرآباد/۱۷۹* نقل شده است متضمن آشفتگی های بسیارست و پیشنهاد سببی بر تصرف هم که کسروی درین باب دارد: مقالات کسروی/۳۷ برخلاف پندار او در اصلاح و تطبیق آنها رفع مشکل نمی کند.
- ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷. ابن اسفندیار/۱-۷۳، ۱-۷۷، ۱-۷۸، ۱-۷/۱-۱۵۶.
۶۸. ابن الاثیر، *الکامل* ۴/۱۴۸.
۶۹. ابن خلکان ۵/۳۴۱، مقایسه شود با: *دوقرن سکوت*، چاپ هفتم/۱۸۷.
۷۰. حمزه: *الاسپهبد خورشید بن دادبزرگ مهران فرخان دادبویه بن کیلینه و کان کیلینه من جیلان*. جالب آنست که درین نسب نامه اشاره ای به انتساب وی به جاماسب شاهزاده ساسانی هم نیست. *سنی ملوک الارض والانبیا/۱۵۲*.
- ۷۱ و ۷۲ و ۷۳. ابن اسفندیار/۱-۱۷۲، ۱-۹۳، ۱-۱۷۳.
- ۷۴ و ۷۵. مقایسه شود با قصه قارن سپهبد اروی در ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان ۱/۱۷۳*. ایضاً ۱-۱۷۴.
۷۶. ابن اسفندیار/۱-۱۵۲. قول مؤلف مجهول کتاب *حدود العالم* که پادشاهی کوه قارن را به

اسپهبد شهریار کوه منسوب می‌دارد و می‌گوید از روزگار مسلمانی باز پادشاهی این ناحیت - اندر فرزندان باوست/ ۱۴۷، احوال عصر مؤلف و شایعات رایج را نشان می‌دهد و پیداست که مؤلف از احوال اولاد قارن چیزی نمی‌داند مع هذا اینکه فرزندان باو را از خاندان پادشاهان ساسانی نمی‌خواند نشان می‌دهد که در آن زمان این خاندان هنوز شجره نسبی را که آنها را به کیوس منسوب بدارد، نشر یا جعل نکرده بودند. مقایسه شود با همین فصل یادداشت شماره ۶۲.

۷۷. ظهیرالدین، قادیخ طبرستان و دیوان/ ۲۹.

۷۸ و ۷۹. یک سکه منسوب به فرخان به سنه ۱۰۱ هجری مربوط است و این معنی با لشکرکشی مصقله که به عهد او منسوبست: حبیب‌الحیر ۲/ ۴۰۳ و ۴۰۶ نمی‌سازد. درینصورت اگر اصل سکه درست شناخته شده باشد باید یک فرخان دیگر هم قبل از فرخان حدود سنه ۱۰۰ ه. وجود داشته بوده باشد. مقایسه با ابن اسفندیار ۱/ ۱۵۸.

۸۰ و ۸۱ و ۸۲. ظهیرالدین/ ۱۰۹، ابن اسفندیار ۱/ ۱۸۳، ظهیرالدین/ ۱۰۹.

۸۳. فراشه سولی امیرالمؤمنین در سالهای ۱۶۵ تا ۱۶۷ ه. از جانب مهدی عامل دنیاوند بود و گاه قوس و جرجان هم تحت نظارت او بود. مقایسه شود با: طبری III/ ۲۱-۵۱۸ در باب وی و سالم فرغانی روایات محلی متضمن قصه‌های پهلوانی و حماسی است. قادیخ طبرستان ۷/ ۱-۱۸۳.

۸۴ و ۸۵. این یزید همان سرداری است که بوزینه ام‌جعفر زوجه خلیفه را هم کشت. نام پدرش در نسخه چاپی قادیخ طبرستان ۱/ ۹۲ مرتد چاپ شده است و هرچند در غلط نامه کتاب تصحیح شده است ضبط غلط مایه اشتباه دیگران هم شده است. از جمله: فقیهی، آل بویه/ ۶۵۴. در باب این بوزینه و قتل او به وسیله این اعرابی رجوع شود به: دو قرن سکوت/ ۱۷۰-۱۶۹ در باب لشکرکشی یزید مزبور به طبرستان رک طبری III/ ۵۱۹. درباره تکریم و نداد هرمز در حق وی رک: ابن اسفندیار ۱/ ۳-۹۲.

۸۶ و ۸۷. ابن اسفندیار ۱/ ۹-۱۸۸. مقایسه: ظهیرالدین: و در عهد عبدالله بن خازم مردم چالوس خروج کردند سالم نام را که مردم (ظ: از مردم) خلیفه بود و به لقب سیاه‌سرد گفتندی از آن ولایت برانندند با دیالم در ساختند و عهد کردند. قادیخ طبرستان و دیوان/ ۱۱۴. این تفصیل ظاهراً تلخیصی از روایت ابن اسفندیار است که در نسخه موجود از اغتشاش خالی نیست. قادیخ طبرستان/ ۱۸۹.

۸۸. ابن اسفندیار ۱/ ۱۹۶.

۸۹. روایت از ابن اسفندیار است و این املاک را تا مدتها بعد در مازندران مأسونی می‌خواندم اند: ظهیرالدین/ ۱۱۳. مع هذا اصل قصه اگر درست باشد به سالهای اوایل خلافت هارون (جلوس ۱۷۰ ه.) که پسرش مأسون (ولادت ۱۷۰ ه.) هنوز کودک خردسال بود باید مربوط باشد نه به این سفر هارون (سنه ۱۸۹) که ظاهر عبارت ابن اسفندیار سوهم آنست و مأسون درین تاریخ نوزده ساله بوده است نه یک کودک خردسال. رک ابن-اسفندیار ۱/ ۸-۱۹۷.

۹۰ و ۹۱. ابن اسفندیار ۱/ ۹۱، ابن الاثیر ۵/ ۱۲۱.

۹۲. این قول از اشارت ابن اسفندیار مستفادست: و نداد هرمز گفت سرا از (طاعت) عبدالله بن

سعید عفو فرماید. قادیخ طبرستان ۱۹۸/۱ مقایسه شود با قول ابن الاثیر که ظاهراً مغایر با این قولست چرا که می گوید هارون وقتی متوجه ری شد عبدالله بن مالک را به ولایت طبرستان فرستاد. الکامل ۱۲۲/۵. در طبری هم آمده است که در سنه ۱۸۹ هـ. خلیفه ولایت طبرستان و رویان را با دماوند و ری و قوس به عبدالله بن مالک داد و در روایت او نیز ذکری از درخواست و نداد هرمزد که در اشارت ابن اسفندیار با لحنی آمیخته به ابهام آمده است نیز نیست. رک طبری II/۷۰۵.

۹۳. ابن الاثیر ۱۸۴/۵ و قول ظهیرالدین که مدت حکومت قارن را چهل سال نقل می کند قطعاً به کلی اشتباه است. قادیخ طبرستان و رویان/۲۳۱.

۹۴. ابن اسفندیار ۲۰۵/۱.

۹۵. ابن الاثیر ۱۸۴/۵ درباره رفتن مازیار به دربار خلیفه و مقدمات اختلاف وی با اسپهبد شهریار و با خویشاوندان خود، در روایات محلی تفصیلات دیگری هم هست که افسانه آمیز می نماید و ظاهراً از روی الگوی قصه های پهلوانی درست شده باشد. رک از جمله: ابن اسفندیار ۲۰۸-۲۰۶.

۹۶ و ۹۷. قادیخ یعقوبی ۲۰۳/۳، طبری II/۱۲۹۸ بشوار خرشاد در نسخه چاپی تحریف یا خطاست.

۹۸. طبری II/۹-۱۲۶۸.

۹۹ و ۱۰۰. قول ابن الاثیر: قوهیاره ابن عم له. الکامل ۲۵۷/۵. یعقوبی ۲۰۳/۳.
۱۰۱. ظهیرالدین ۲۳۳/۳ مع هذا اختلافات در روایات محلی جداول آنها را محل تأمل می سازد. مقایسه شود با: مقالات کسروی/۳۷.

۱۰۲. نولد که طبری، قادیخ ایرانیان و عربها (ترجمه) ۲۳۲/۳.

۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶. ابن اسفندیار ۲۰۸/۱، ۲۲۲-۳/۱، ۲۳۱/۱، ۴۳/۱-۲۳۴.
۱۰۷. هلال الصابی ۴۴۹/۳. مقایسه شود با عنصرالمعالی که وی را دختر عم مرزبان بن رستم می خواند. قابوسنامه/۸۳.

۱۰۸. چهارمقاله، رک مقاله دوم، حکایت. مقایسه با تعلیقات قزوینی. در باب اشکال قبول روایت رک نه شرقی نه غربی/۱۷۰.

۱۰۹. ظهیرالدین ۳۶-۳۵.

۱۱۰. نام رستم دار در مورد ولایت رویان و کلار ممکن است از نام شاه رستم غازی در افواه شایع شده باشد اما بیشتر احتمال می رود تحریف عامیانه بی باشد از عنوان نامانوس استندار که لقب عمومی حکام این ولایت بوده است. راجع به معنی و اشتقاق لفظ اخیر که در قرون بعد تدریجاً نامانوس بوده است اقوالی در افواه نقل می شده است که اساس درست ندارد. از جمله رک: مولانا اولیاءالله، قادیخ رویان/۸۶-۸۵. در باب مفهوم استندار در مراتب اداری عهد ساسانیان رجوع شود به نولد که طبری، قادیخ ایرانیان و عربها، ضمیمه ۳، ترجمه/۶۷۱ و ۶۸۴. از برخی قراین مستفاد می شود که در آن ایام استانداران احیاناً مباحثان املاک سلطنتی هم بوده اند. رک: کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان/۱۶۰.

۱۱۱ و ۱۱۲. ابن اسفندیار ۹۵/۱، طبری III/۱۵۲۸.

- ۱۱۳ و ۱۱۴. ظهیرالدین/۳۷، ایضاً/۳۸.
- ۱۱۵ و ۱۱۶. قادیخ گزیده/۴۱۴، ابن اسفندیار/۲۶۰.
۱۱۷. ابن اسفندیار/۲۷۴ مقایسه شود با قادیخ دوپان/۷۹، ظهیرالدین/۲۲۰.
- ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰. ابن الاثیر/۶/۱۶۷، ابن اسفندیار/۸-۲۷۷، ایضاً/۲۷۸.
۱۲۱. ابن الاثیر: وکان کریماً بذاللاسوال شجاعاً مقداماً علی الاھوال. الکامل/۶/۱۶۷.
۱۲۲. جہاد مقالہ/۲۷. مقایسه شود با: ثعالبی، الایجاز والاعجاز/۲۳.
۱۲۳. مجمل فصیحی/۲/۵۱.
۱۲۴. ابن الاثیر: وانفذ رأس ماکان الی بخارہ ولم یحمل الی بغداد حتی قتل بجکم لان بجکم کان من اصحابہ و جلس للعزاء لما قتل فلما قتل بجکم حمل الرأس من بخاری الی بغدادہ الکامل/۶/۲۷۸. در واقع قتل بجکم ہم در همین سال ۳۲۹ بر دست اکراد و در حدود واسط روی داد. الکامل/۶/۲۷۹. بجکم کہ هنگام قتل سرداویج در سپاہ او بود و در قتل او دست داشت بعد از قتل وی بہ دستگاہ خلیفہ پیوست و در بغداد بہ اسارت رسید.
- ۱۲۵ و ۱۲۶. قادیخ میستان/۱۶-۳۱۵، ابن اسفندیار/۲۸۸.
۱۲۷. مقایسه شود با تعلیقہ بہار شمارہ ۶، قادیخ میستان/۳۰-۳۲۹.
- ۱۲۸ و ۱۲۹. حمزہ، منی ملوک الارض والانبیا/۱۵۳، ابن الاثیر/۶/۱۸۹.
۱۳۰. بغدادی: و دخل ارض الدیلم رجل من الباطنیہ يعرف بابی حاتم فاستجاب له جماعة من الدیلم منهم اسقار بن شیروہ. الفرق بین الفرق/۱۷۰.
- ۱۳۱ و ۱۳۲. عریب، صلة قادیخ الطبری/۱۳۷، مروج الذهب/۲/۵۵۵.
- ۱۳۳ و ۱۳۴. سعودی: و خرب اسقار بن شیروہ قزوین لماکان من فعل اهلها و معاونتھم اصحاب السلطان و سبی و اباح الفروج و سمع المؤذن یؤذن علی صوبعة الجاسع فامر ان ینکس منها و خرب المساجد و منع الصلوات و استغاث الناس بہ مروج/۲/۵۵۴ و ظاهراً بہ جهت همین تعدیهای گیل و دیلم بود کہ چندی بعد (جمادی الاولی ۳۲۰) اهل جبال و ثغر روم در بغداد نسبت بہ خلیفہ و بی توجھی او در رفع تعدیهای ظالمان دست بہ شکایت و اعتراض زدند. برای تفصیل رک: عریب، صلة قادیخ الطبری/۴-۱۷۳.
- مقایسه شود نیز با: حمزہ، منی ملوک/۳-۱۵۲، تنوخی، نشوات المعاضره، طبع مرجلیوٹ/۱/۱۵۶، مجمل التوادخ/۹-۳۸۸ در باب قتل او قولی ہم هست کہ بر دست قرابطہ کشته شد در سنہ خمس عشر و ثلثمائہ: قادیخ گزیده/۹-۴. ولیکن این تاریخ کہ در ابن الاثیر ہم مذکورست ظاهراً فاقد اعتبارست.
۱۳۵. مجمل التوادخ: بہ سرداویج بن زیار الجیلی بہ بود، از فرزندان پادشاہ گیلان و نسب ایشان بہ آغش و هادان کشد کہ بہ عہد شاہ کیخسرو ملک گیلان بودست/۳۸۸.
- ۱۳۶ و ۱۳۷. ابن اسفندیار/۱/۲۹۲، ایضاً: همانجا و مقایسه شود نیز با: منی ملوک الارض/۱۵۳/.
۱۳۸. حدود العالم: گیلان بہ ناحیتی آبادان و بانعمت و توانگراست و کار کشت و برز ہمہ زنانشان کنند سردانشان را هیچ کار نیست مگر حرب و بہ ہمہ حد گیلان و دیلمان ہر روزی بہ ہر دہی یک بار یا دو بار حرب کنند ہر دہی یا دہی دیگر و روز بود کہ مردم کشته شوند بہ عصیبت و آن عصیبت میانشان ماند و حرب ہمی کنند تا آنکہ کہ

- از آن جای بروند به لشکری کردن یا بمیرند یا پیر شوند.../۱۴۹.
- ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱. مروج ۷/۲-۵۵۶، تجارب الامم ۵/۱۶۲، مروج ۲/۵۵۸.
۱۴۲. روایت محلی ظاهراً در قول نویسنده مجهول الهویه *مجملة التواریخ منعکس* است: سرداویج بیاید و چندان بکشت که پنجاه خروار شلوار بند از کشتگان از همدان به جانب ری بردند. /۳۸۹. بند شلوار ابریشمین که قسمتی از غنایم این غارت و کشتار وحشیانه است بر وفق روایت دیگر که در قول حمدالله مستوفی نقل شده است به دو خروار بالغ می شد. *تاریخ گزیده* ۹/۴. نقش مبالغه را که در روایات محلی غالباً انعکاس دارد در اصل روایت هم نباید نادیده گرفت.
۱۴۳. چنانکه یک محقق ایرانی کشتارهای بیرحمانه او را کینه کشی از تازیان می خواند و او را به بیباکی و دلاوری توصیف می کند: سعید نفیسی، مقدمه بر *منتخب قابوسنامه* /۱۱-۱۰. دیگری او را در «میهن پرستی» و «برپاداشتن رسوم و آداب ملی» متعصب نشان می دهد: دکتر صفا، *تاریخ ادبیات در ایران* ۱/۲۱۱. حتی یک مورخ آلمانی وی را سربازی چابک و پرحرارت و سیاستمداری پراشتکار (!) می خواندند: اشپولر، *ایران در قرون نخستین اسلامی* (ترجمه) ۱/۱۵۸. و یک محقق ایتالیایی او را طالب احیاء امپراطوری باستانی ساسانی که خاطره افتخارآمیز آن هنوز در سرزمین وی زنده بود توصیف می کند. در مورد اخیر رک:
- Vaglieri, L.V., *L'Islam d'a Maometto al Secolo XVI, dalla Storia Universale diretta da Ernesto Pontieri, Milano, 1963, III/322.*
۱۴۴. سعودی: ~ و کثرت عدته قنجر و طغی و کان لایدین بمله الاسلام ~ و ارادان یعقد التاج علی رأسه و ینصب بالری سریراً من ذهب ~. *مروج الذهب* ۲/۵۵۴.
- ۱۴۵ و ۱۴۶. مروج ۲/۵۵۹، *تجارب الامم* ۵/۲۲۸.
- ۱۴۷ و ۱۴۸. ابن الاثیر ۶/۲۲۳. فقیهی، آل بویه /۸۰-۷۹. هر چند بعدها عمال خلیفه هم چنانکه از اشارت مسکویه برمی آید دخالت در امر قتل و تحریک قاتلان را به گردن گرفتند. همان کتاب /۷۵.
۱۴۹. *تجارب الامم* ۵/۳۱۰. ~ مقایسه شود با: *مروج الذهب* ۲/۵۵۹.
۱۵۰. محمد بن رائق حاجب و امیر ترک در دستگاه عباسیان. اصل وی از ترکان خزر بود و در دستگاه المقتدر و القاهر ترقی کرد. در عهد الراضی حکومت واسط و بصره را با عنوان امیرالامرایب داشت و به خلیفه و حکام او اعتنایی نمی کرد. در بسیاری از توطئه ها دست داشت و در سنه ۳۳ به قتل رسید. برای اجمالی از احوال وی رک: دکتر علی اکبر فیاض، *تاریخ اسلام* /۲۰۷-۲۰۶. مقایسه شود با:
- Canard, M., *Histoire de la Dynastie des Hamdanides, 1951/411 Seqq.*
۱۵۱. سعودی: ثم ان الجلیل والدیلم ثابوا واجتمعوا و تشاوروا و قالوا ان بقینا علی ما نحن علیه من التحزب بغير رئیس تنقاد الیه هلکنا فاجتمع امرهم علی سبایعة و شمگیر اخی سرداویج ~. مروج ۲/۵۶۰-۵۵۹.
۱۵۲. ابن الاثیر: وکان الرسول، ابن الجعد قال: ارسلنی سرداویج و امرنی بالتلطف لاجراج

- اخیه وشمگیر الیه فلما وصلت ~ فسلمت علیه و ابلغت رسالة اخیه ~ فضرط بضمه فی لحيه
 اخیه وقال انه لبس السواد و خدم المسودة ~. الكامل ۲۲۳/۶.
- ۱۵۳ و ۱۵۴. ابن الاثير ۲۲۳/۶، مجمل التواريخ والقصص ۳۸۹/.
- ۱۵۵ و ۱۵۶. ابن الاثير ۲۵۶/۶. وشمگیر درین زمان از ری به آمل و ساری آمده بود و خود
 او ماکان را از نشابور خواسته بود و جرجان را بدو واگذاشته بود، قادیخ طبرستان
 ۲۹۵/۱.
- ۱۵۷ و ۱۵۸. ابن الاثير ۳۷۸/۶، ابن اسفندیار ۲۹۷/۱.
- ۱۵۹ و ۱۶۰. ابن اسفندیار ۲۹۸/۱، ابن الاثير ۲۸۸/۶.
- ۱۶۱ و ۱۶۲. ابن الاثير ۳۱۱/۶، ابن اسفندیار ۲۹۸/۱.
- ۱۶۳ و ۱۶۴. ابن اسفندیار ۲۹۹/۱، ابن الاثير ۳۱۱/۶.
- ۱۶۵ و ۱۶۶. ابن الاثير ۳۲۸/۶، ایضاً ۳۴۴/۶.
۱۶۷. ابن الاثير ۴۳/۷ مقایسه شود با گردیزی: وشمگیر را به گرگان آوردند نیمه ذی الحجه
 سنه ست و خمسين و ثلاثمائه. ذین الاخبار ۳۵/ و همین تاریخ در قول فصیحی خوایی
 هم هست: مجمل فصیحی ۷۴/۱.
۱۶۸. تجارب السلف ۲۲۹/، مقایسه شود با: همدانی، تکمله قادیخ الطبری ۱۹۶/.
- ۱۶۹ و ۱۷۰. ابن الاثير ۲۳/۷، گردیزی ۳۵۰/.
- ۱۷۱ و ۱۷۲. ابن الاثير ۴۸/۷. جرفاذقانی: جواب داد که در شریعت مروت و دین حفاظ و
 قنوت نقض عهود حرام است. نسخه خطی. ظاهراً قابوس عهدی را که با عضدالدوله
 داشت و موجب استقرار و تحکیم اسارتش شده بود مشمول این حفظ و رعایت نمی شمرد.
۱۷۳. یاقوت: جناشک ~ من قلاع جرجان و استراباد شهورة معروفة بالحصانة والعظمة ~ و
 هی من القلاع التي يقف الغمام دونها ~ معجم البلدان ۱۶۷/۲.
۱۷۴. ابن الاثير: فأخذوا ما عنده من كسوة و كان الزمان شتاء و كان يستغيث: اعطوني و لو
 جل دابة فلم يفعلوا فمات من شدة البرد. الكامل ۲۶۶/۷.
۱۷۵. عنصر المعالی، قابوسنامه، باب بیستم ۱۰۰/.
۱۷۶. این احتمالی است که از فرض وحدت هویت با کالیجار با ابوحرب بختیار محمد ممدوح
 منوچهری به بعضی اذهان رسیده است و البته مستندی در مآخذ ندارد. رک: دیوان
 منوچهری، طبع دبیر سیاقی، چاپ اول ۱۹۳-۱۹۰. در دیوان شاعر عنوان یک قصیده
 هم به نام منوچهرین قابوس هست. اما چون نام ممدوح در متن قصیده نیست به مجرد
 ضبط عنوان اعتماد نمی توان کرد. دیوان منوچهری ۶۰/.
۱۷۷. با این مطلع:
- گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی کز هجی بینم زیان و از مدایح سودنی
 دیوان ۱۱۳/ ~. شکایت منوچهری یادآور شعر ابوالرضا فضل بن منصور بن طریف فارقی
 (وفات ۴۳۰) است که هم معاصر اوست و همان ناخرسندیها را در مورد حرفه شاعری
 منعکس می کند:

يا قالة الشعر قد نصحت لكم ولست اوسى الا من النصح
 قد ذهب الدهر بالكرام و في ذاك امور طويلة الشرح

اتطلبون النوال مسن وجل قد طبعت نفسه على الشح ~
مقایسه با: ابن الاثیر، الکامل ۱۸/۸ (ح).

۱۷۸ و ۱۷۹. ابن الاثیر ۷/۲۶۶، تاریخ بیهقی ۸۶۷/۰.
۱۸۰ و ۱۸۱. ابن اسفندیار ۲/۱۷-۱۶، ابن الاثیر ۷/۲۸۴.
۱۸۲. شعر فرخی:

~ عجب آید ز منوچهر خرف گشته مرا کو ولایت ز شه شرق همی داشت نگاه
خویشتن عرضه همی کرد که این خانه تست از دگر سوگذر خانه همی کرد تباه ~
دیوان فرخی، طبع علی عبدالرسولی ۳۴۸/۰. فرخی در قصیده‌یی هم که در باب فتح ری
در ستایش و خطاب به سلطان سروده است در بیت ذیل ظاهراً در حق منوچهر طعن
دارد:

گم باد از روی زمین آن کسی کو را مهر تو ز روی و ریاست
دیوان ۲۱/۰.

۱۸۳ و ۱۸۴. تاریخ بیهقی ۱۰۲/۰، ابن الاثیر ۷/۳۳۵.

۱۸۵ و ۱۸۶. مع هذا به سبب شهرت کربزی وی مسعود از عقد قرارداد دوستی با او به کلی
آسوده خاطر نبود. مقایسه شود با گفت و شنود عبدالغفار دبیر درین باب با مسعود: تاریخ
بیهقی ۱۶۵/۰. ابن الاثیر ۷/۲۳۵.

۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰. تاریخ بیهقی ۳-۳۴۲، ایضاً ۶/۳۴۶، ایضاً ۳۳/۴، ایضاً
۵۸۳/۰.

۱۹۱. احتمال آنکه دارا ملقب به انوشروان شده باشد در مآخذ مستندی ندارد اما با طرد این
احتمال باید فرض کرد گزارش راجع به زهر دادن انوشروان در تاریخ بیهقی درست
نیست یا زهر دادن به مرگ منجر نشده است. دارا هم معلوم نیست در صورت استمرار
امارت اسمی انوشروان چگونه جانشین منوچهر شده باشد و با کالیجار چگونه با مادر
انوشروان که بنابر مشهور خواهر خود وی بود ازدواج کرده باشد. به هر حال روایات
درین باب آشفتہ است. برای اختلاف و اغتشاش این روایات از جمله رک: تاریخ
بیهقی ۵۷۷/۰، ابن الاثیر ۸/۹.

۱۹۲ و ۱۹۳. تاریخ بیهقی ۸۱۵/۰. قابوس: فاما اعجاب ذلك الفاضل بالفصول التي عرضتها
عليه ~ فلم يكن فيما احسبه الا لخلعة واحدة و هي انه وجد فنا في غير اهله فاستغربه و
فرعاً في غير اصله فاستعربه ~ تاسه قابوس به عبدالسلام و کیل خویش ~. ابن اسفندیار
۱۴۳/۱.

۱۹۴ و ۱۹۵. فروزانفر، تاریخ ادبیات ایران ۷۵/۰. قطعه قابوس که ظاهراً در جواب شماتت
صاحب بن عباد است:

قل للذي بصروف الدهر عيرنا هل عاند الدهر الا من له خطر
اماترى البحر يطفو(علو) فوقه جيف وتستقر باقصى قعره الدرر
فان تكن عبث ایدی الزمان بنا وسنا سن تمادی بؤسه ضرر
ففى السماء نجوم غير ذی عدد وليس يكسف الا الشمس والقمر

ابن الاثیر ۷/۲۶۷، مقایسه با ابن خلکان ۳/۲۴۳. قطعه نزد جرفادقانی هم هست. پاره‌یی

اشعار قارسی قابوس نیز در روایت عوفی آمده است. لباب الالباب / ۳۱-۳۰.

۱۹۶. جرفادقانی: وشمس المعالی در ایام خویش از سلوک اطراف به شرف نفس مستثنی بود و از التفات به انواع معارف و ملاحی منزله و سیرا نسخه خطی.

۱۹۷. اینکه عنصر المعالی بعد از تألیف قابوسنامه تا چه مدت دیگر زیسته باشد معلوم نیست اما قول سعید نفیسی که اشارت بسعود سعد به امیر کیکاوس نام را مربوط به وی می‌داند (منتخب قابوسنامه / ۲۳) محل تأمل است چون بر موجب قول شاعر آن امیر کیکاوس در تاریخ نظم مثنوی وی (ح ۹۲ هـ) پدرش زنده بوده است و وی، معیشت خود را به عطای او مدیون بوده است. اما عنصر المعالی که در سنه ۷۵ هـ به تصریح خود شصت و سه ساله بوده است در حدود سنه ۹۲ هـ هشتاد سال کمتر نداشته است و پیرمرد هشتاد ساله بی‌نی می‌تواند ندیم پادشاه جوان باشد و نه در چنین سنی می‌توانسته است برای معیشت خود همچنان چشم به عطای پدری لااقل صد ساله، دوخته باشد. برای اصل مثنوی این شاعر و آیات مورد نظر رجوع شود به: دیوان مسعود سعد، به تصحیح دکتر مهدی نوریان، اصفهان ۱۳۶۵، ۷/۲-۷۹۶.

۶. از اصفهان تا بغداد

۱. المآثر الباقیه / ۳۸ مقایسه با: مختصر الدول / ۱۶ که آنها را به یزدجرد شهریار منسوب می‌دارد. نسب‌نامه را به اعتقاد ابن خلدون بدان سبب جعل کردند تا بتوانند بر اقوامی هم که بیرون از بلاد آنها بود فرمان برانند. العبر، تاریخ ابن خلدون (ترجمه) ۶۱۱/۲، برای تفصیل بیشتر در باب این نسب‌نامه مقایسه شود با:

Marquart, Der Stammbaum der Buijiden, in ZDMG, 49/600 seqq.

۲. مقریزی، السلوک / ۲۵۱.

۳. تاریخ گزیده / ۴۰۹.

۴ و ۵. تاریخ گزیده / ۴۰۹، ابن خلکان / ۷۷.

۶. ابن الجوزی، المنتظم / ۲۷۰-۲۶۸، مقایسه شود با: تجارب السلف / ۲۱۵-۲۱۴.

۷. نشوات المحاضر / ۹۷؛ مقایسه با: علی اصغر قتیعی، آل بویه و اوضاع زمان ایشان - طهران

۸۹/۱۳۵۷

۸. ساجیه عبارت از دسته‌های چریک ترک منسوب به سرکردگان بنی ساج بودند که به مناسبت نام ابوالساج دیوداد بدین نام خوانده می‌شدند و در دستگاه خلیفه تحت فرمان رؤساء خود خدمت می‌کردند. حجریه دسته‌های ترکان درم‌خرید سرایی بودند که برای خدمات جنگی تربیت می‌شدند. پادگان آنها هم به هجره خاص در قصر خلیفه مجاور بود و در واقع گارد شخصی خلیفه از بین آنها انتخاب می‌شد. در خراسان آن ایام نظایر آنها را ترکان سرایی می‌خواندند که در رزم و بزم خدمت می‌کردند و ذکر آنها در شعر عهد غزنوی هم مکرر هست، در عهد خلفای فاطمی نیز حجریه در مصر، دسته‌ی خاص بودند و تحت حکم و نظارت سرکردگان خود در دستگاه خلیفه خدمت می‌کردند. برای تفصیل رجوع شود به: خطط

- مقریزی I / ۴۴۳، و ابن الاثیر، الکامل ۶ / ۲۲۷. در باب اختلافات دایم دسته های مختلف در جند خلیفه مقایسه شود با: ابن الاثیر ۵ / ۳۳۳. حمزه / ۱۳۷.
- ۹ و ۱۰. مسکویه، تجارب ۵ / ۲۹۹-۲۸۰، ابن الاثیر ۶ / ۲۳۹.
۱۱. دوله (- الدوله) در معنی نوبت قدرت و دور غلبه مفهوم عام دارد و آن را برای خلافت اموی و عباسی هر دو به کار می برده اند: از جمله مسعودی: و ساکان من اسرالدولتین ~. مروج ۲ / ۱۹۸. لیکن از وقتی عباسیان آن را در مورد نوبت قدرت و دور امارت خود به کار بردند لفظ تدریجاً اختصاص گونه یی به امارت خاص آنها یافت. عنوان صاحب الدوله و ناقل الدوله در حق ابومسلم به ترتیب معنی خاص و معنی عام لفظ را در بردارد. از جمله مقایسه شود با حمزه، سنی ملوک الارض والانبیا / ۱۳۹، ۱۳۸. القاب مضاف به الدوله، که در نزد آل بویه به افراط به کار رفت و در مورد محمود غزنوی هم استعمال شد در واقع متضمن اضافه صاحب لقب به سلاله خلافت و حاکی از ارتباط نزدیک با خاندان عباسی است. افراط در نظیر اینگونه القاب موجب ابتدال آن و تحقیر عام شد چنانکه شاعری هم از جهت همین تحقیر و استهزاء لقب، خود را جراب الدوله خواند. برای تفصیل رک: حسن الباشا، الألقاب الاسلامیه، قاهره ۱۹۳۷ / ۱۲-۴۱۰.
- ۱۲ و ۱۳. ابن الاثیر ۶ / ۳۱۵، ۶ / ۳۲۱.
۱۴. ازین جمله توقیف سر کرده یی به نام شیرنجین بود که خاطره خدمت او در دستگاه آل سامان وی را آماده اطاعت از یک امیر خردسال نشان نمی داد. برای تفصیل رجوع شود به: ابن الاثیر ۶ / ۳۳۲.
۱۵. تجارب السلف / ۲۲۵-۲۲۳.
۱۶. بیماری فریافسمس خوانده می شد و با برانگیختگی نرینه و درد بسیار همراه بود. سیریل الگود، تاریخ پزشکی در ایران (ترجمه) / ۱۸۰ آن را معلول سنگ سثانه می شمرد.
۱۷. چنانکه در تقبیح اقدام عضدالدوله، خاطر نشان می کرد که: انتی اری اخی معزالدوله کل لیلۃ فی المنام یعض علی انامله و یقول یا اخی هکذا ضمانت لی ان تخلفنی فی اهلی و ولدی؟ و کان رکن الدوله یحب اخاه محبة شدیدة لانه رباه فکان عنده بمنزلة الولد. ابن الاثیر، الکامل ۷ / ۶۱.
۱۸. تجارب الامم ۶ / ۱۶۱-۱۵۹ مقایسه با ابن الاثیر: فی هذه السنه (- اربع و اربعین وثلثمائه) خرج عسکر خراسان الی الری ~ و سیر من خراسان عسکراً آخر الی اصبهان علی طریق المغازه ~ و کان مقدم العسکر ~ محمد بن ماکان ~. الکامل ۶ / ۳۴۸.
۱۹. تجارب الامم ۶ / ۸-۲۲۲، ابن الاثیر ۷ / ۱۹-۱۸.
۲۰. ابن الاثیر: فلما سمع رکن الدوله ذلك القی نفسه عن سریره الی الارض و تعرغ علیها و امتنع من الاکل والشرب عدة ایام و مرض مرضاً لم یستقل منه باقی حیاته ~ الکامل ۷ / ۶۰.
۲۱. این رسم که ناصر اطروش در ضمن نشر دعوت زیدیه در بین اقوام دیلم ظاهراً با تحریک گرویدگان جوان بر پیران ناگرویده آن را در عمل منسوخ کرد البته به کلی از بین نرفت و ظاهراً رابطه بین پسران کوچک بویه با برادر بزرگشان بر همان اصل و متضمن اطاعت بی چون و چرا بود. ابوریحان بیرونی در باب القاء رسم کدخدایی و وارد کردن عناصر

- ناباب در بین مردم شیوه ناصر اطروش را انتقاد می کند: و قد ازال الناصر الاطروش ذلك واعاد اشتراك المردده مع الناس في الكذخداهية ~ المآثاد الباقیه / ۲۲۴.
- ۲۲ و ۲۳. تجارب الامم ۵/ ۲۸۳، گردیزی / ۸۷.
- ۲۴ و ۲۵ و ۲۶. نشوات المعاضره ۱/ ۱۴۲، ترجمه مافروخی / ۹۰-۸۹، ثعالبی: لطایف المعارف ۱۹۶۰/ ۴-۸۳.
- ۲۷ و ۲۸. تجارب السلف / ۲۴۰، ایضاً / ۲۴۲.
- ۲۹ و ۳۰. مجمل التوادیخ / ۵-۳۹۴، یاقوت: معجم البلدان ۲/ ۱۸۱.
- ۳۱ و ۳۲. طبقات ناصری ۱/ ۲۲۳، ادشاد یاقوت ۶/ ۲۵۸.
۳۳. متنبی: اباشجاع بقارس عضد الدولة فنا خسرو شهنشاهها. دیوان المتنبی / ۴۵۹، مقایسه شود با عنوان ملک الاملاک در کلام خود وی: ~ عضد الدولة و ابن رکنها ملک الاملاک غلاب القدر. ابن الاثیر، الکامل ۷/ ۱۱۴.
- ۳۴ و ۳۵. صابی: رسوم داد الخلفه / ۱۰۲-۱۰۰، طبقات ناصری ۱/ ۲۲۳.
- ۳۶ و ۳۷. الذخایر والتحف / ۱۹۶، احسن التقاسیم / ۴۳۱.
- ۳۸ و ۳۹. ترجمه محاسن مافروخی / ۱۷، آثار الباقیه / ۲۳.
۴۰. قادیخ طبرستان ۱/ ۹-۱۳۷.
۴۱. در باب دارالشفاء عضد الدولة رک: قادیخ گزیده / ۱۶-۴۱۵. دارالمرفتان در قادیخ پزشکی ایران / ۲۰۷. تألیف سیریل الگود باید دارالمارستان خوانده شود و مارستان بیشتر متضمن مفهوم دیوانه خانه بوده است. جاسی:
- بردش از قصر چون نگارستان
همچو دیوانگان به مارستان
- مقایسه شود با: فرهنگ آندراج ذیل مار: ۶/ ۳۷۴۲.
۴۲. برای تفصیل رجوع شود به: ابن الاثیر، ۷/ ۲۷.
۴۳. سکویه، تجارب II / ۳۶۴. تاریخ بروفق روایت ابن خلکان است که گوید صدق دختر صد هزار دینار بود و خطبه را هم ابن قریعه خواند. ابن خلکان ۱/ ۲۴۱ و دختر ظاهراً در جمادی الاولى سنه ۳۶۶ به خانه خلیفه برده شد. ابن الاثیر ۷/ ۸۷.
۴۴. در باب سابقه اختلاف ربیع و مضر مقایسه شود با، ابن الاثیر: و سار عضد الدولة الی واسط ثم سار عنها الی البصره فاصلح بین ربیع و مضر و كانوا فی الحروب والاختلاف نحو ما تاه و عشرین سنه. الکامل ۷/ ۸۱.
۴۵. در باب نیروی جسمانی او رک: تکملة تاریخ الطبری / ۱۹۶، مقایسه شود با: ابن خلکان ۵/ ۲۴۱.
۴۶. ابن الاثیر: و اشتغل باللهو واللعب و عشرة النساء والمساخر والمغنیین ~ و هو الذی احدث امر السعاة و اعطاهم علیه جرایات ~ الکامل ۷/ ۲۲. ایضاً: و کسان اذنا یتبع کل قایل ~ ۷/ ۵۲. چند سکه تشریفاتی او که نقش خنیاگر و نقش شکار دارد نیز از همین علاقه هایش حاکی است.
- ۴۷ و ۴۸. ابوالحسن بن غسان البصری: از جمله مدایح اوست عضد الدولة را این دو بیت که در فتح بغداد و اخراج عزالدوله بختیار از آنجا گفته:
- یسوس المعالسک رأی الملك
و یحفظها السید المحتنک

- فيا عضدالدوله انيض لها فقد ضيعت بين شش ويك
 زیرا که عزالدوله بختیار که عضدالدوله ملک از وی انتزاع نمود، بسیار به بازی نرد رغبت
 داشتی. ترجمه تاریخ الحکماء قفطی / ۵۴۲. در باب غلام ترک که محبوب وی مقایسه شود
 با ابن الاثیر: کان له غلام ترکی یعیل الیه فاخذ فی جملة الاسری وانقطع خبره عن بختیار
 فحزن لذلك حتی قال: ان فجیعتی بهذا الغلام اعظم من فجیعتی بذهاب ملکی. فارسل
 الی عضدالدولة یبذل له ما احب فی رده الیه فاعاده. الکامل ۸۱/۷.
۴۹. یاقوت: قصر الجص، قصر عظیم قرب سمرقند فوق الهارونی، بناه المعتصم للثزفة. معجم-
 البلدان / ۷-۳۵۶.
۵۰. ابن خلکان ۲۴۲/۱ بعدها سر پسرش صمصام الدوله در شورش فارس برای پسر عزالدوله
 برده شد. ابن الاثیر: و وثب رئیس الدودمان بصمصام الدوله فاخذه و اتاه ابو نصر بن
 بختیار و اخذه منه فقتله. فلما حمل رأسه الیه قال: هذا سنة سنها ابوک. یعنی ما کان من
 قتل عضدالدولة بختیار. الکامل ۱۹۳/۷.
۵۱. قول ابوغسان طبیب در حق او هر چند هجوست تصویری از تمام دوران امارت و شیوة
 ملکداری او به نظر سی آید:
 اقام علی الاهواز خمسين ليلة یدبر امر الملک حتی تدمرا
 فدبر امر آکان اوله عمسی و اوسطه بلوی و آخره خرا
 ابن خلکان ۲۰۳/۴، مقایسه شود با: ترجمه تاریخ حکماء قفطی / ۵۴۲.
۵۲. و کان فی مدة وزارته. انه کان یسمیه ابابکر العذری، تشبیهاً له برجل اشقر ازرق. کان
 یبیع العذرة برسم البساتین و کان عضدالدولة بهذه الحلیه. ابن خلکان ۲۰۳/۴.
۵۳. ولما صلب، رثاه ابو الحسن محمد بن عمر بن یعقوب الانباری احد العدول ببغداد بقوله:
 علو فی الحیة و فی الممات لحق انت احدی المعجزات
 الی ان وصل الخبر الی عضدالدولة فلما انشدت بین یدیه تمنی ان یكون هو المصلوب
 دونه. ابن خلکان ۲۰۴-۶/۴.
۵۴. ابن الاثیر: و کان غرض عضدالدولة ان تلد ابنته ولداً ذکراً فیجعله ولی عهده فتکون-
 الخلافة فی ولد لهم فی النسب و کان الصداق مائة الف دینار. الکامل ۱۰۲/۷. بروفق
 روایت ابن الجوزی عروس در جمادی الاخره سنه ۳۷ بهسرای خلیفه برده شد. المنتظم
 ۱۰۵/۷. مع هذا خلیفه که ظاهراً از قصد عضدالدوله آگاه بود خود را از وی دور نگه داشت
 و منظور عضدالدوله حاصل نیامد. مقایسه شود با: مختصر الدول ۲-۱۷۱.
۵۵. یاقوت: سراج، قلعه حصینه بین همدان و خوزستان فی الجبال کانت لبدر بن حسنویه کردی
 صاحب ساجور خاست و هی من احصن قلاعها و اشدها استناعاً. معجم البلدان ۲۱۵/۳.
- ۵۶ و ۵۷. عبارت پیام در روایت عنصر المعالی، باب چهل و دوم: این برادر من دشمن من است
 باید که وی را بگیری و به نزدیک من فرستی، تا من به سکافات این هر ناحیتی که نامزد
 کنی از ولایت خویش بتو دهم و دوستی ما مؤکد گردد پس اگر نخواهی که این بدناسی
 بر خویشتن نهی هم آنجا وی را زهر دهی تا غرض ما حاصل آید و بدناسی بر تو نباشد.
 شمس المعالی گفت: ای سبحان الله العظیم! چه واجب کند چنان محتشمی را با چون منی
 چنین سخن گفتن. قاپوستانه / ۶-۲۳۵، حمد الله مستوفی: عضدالدوله پیغام به قابوس

فرستاد و به سواعید فخرالدوله را از وی بخواست، قابوس اجابت نکرد. قادیخ گزیده / ۴۱۴. ابن الاثیر: فارسى الى قابوس يبذل له الرغائب من البلاد والاموال والعهود و غير ذلك ليسلم اليه اخاه فخرالدوله فامتنع قابوس من ذلك و لم يجبه له. الكامل / ۱۰۸/۷

۵۸. به موجب روایتی که در قادیخ یمنی - جرفاذقانی مذکورست و عوفی و ابن اسفندیار هم نقل کرده‌اند چون عضدالدوله همدان را تسخیر کرد ابوالحسین العتبی وزیر نوح بن منصور از وی خواست تا دوهزار ثوب جامه، سطرز به نام نوح و عتبی و تاش به دربار بخارا بفرستد عضدالدوله که نخست در صدد بود این پیشنهاد را با خشونت رد کند به اشارت صاحب بن عباد وزیر رکن الدوله که در آن ایام در همدان نزد وی بود آن را پذیرفت تفصیل را در جرفاذقانی باید خواند. مقایسه شود با:

M. Kabir, The Buwayhid Dynasty of Baghdad, Calcutta 1964/52-3.

۵۹. در باب فرستاده‌ی عزیز بالله خلیفه مصر رک: ابن الاثیر / ۱۰۲/۷. راجع به جاسوسبازی خلیفه مصر نقل است که در سرای عضدالدوله چیزی دزدیده شد که پیدا نشدن سارق با وجود هیبت و قدرت عظیم عضدالدوله، خود خالی از غرابت نبود و گفته شد سارق فرستاده‌ی از جانب صاحب مصر بوده است. مقایسه شود با الكامل / ۱۱۲/۷ (ح). درباره‌ی تجهیز سپاه بر ضد خلیفه مصر تفصیل خبر در روایت بغدادی است: وکان ابوشجاع فناخسروین بویه قد تاهب لقصد مصر و انتزاعها من ایدی الباطنیه و کتب علی اعلامه بالسواد - فلما خرج الی مضاربه - غافصه و فاجاه الاجل. الفرق بین الفرق / ۱۷۵.

۶۰. ابن الاثیر / ۱۱۲/۷، مقایسه شود با قادیخ گزیده / ۴۱۶. نزد عضدالدوله صرع سابقه داشت. مقایسه با ابن عبری: و فی سنة اثنتین و سبعین و ثلثمائه اشد الصرع الذی کان یعتاده عضدالدوله فخلقه فمات منه ثامن شوال ببغداد. قادیخ مختصر الدول / ۱۷۲. راجع به سابقه صرع و عود مکرر آن رک همین مأخذ / ۱۷۱ همچنین ابن الاثیر: ولحقه فی هذه السفره (سنة ۳۶۹ هـ) صرع وکان هذا قد اخذه بالموصل (یعنی سنة ۳۶۷) وحدث به فیها فکتعه و صار کثیر النسیان لایدکر الشیئی الا بعد جهد و کتم ذلك ایضاً - / ۱۰۲/۷ و این نسیان است که در گزارش مسکویه از آن تعبیر به لترغس (Lethargos) شده است. مؤلف قادیخ پزشکی ایران آن را احتمالاً ناشی از اورسی می‌پندارد. سیریل الگود، قادیخ پزشکی / ۱۸۱.

۶۱. ابن الاثیر: وکان عمر عضدالدوله سبعا و اربعین سنة. الكامل / ۱۱۳/۷ مقایسه شود با تاریخ ولادتش در سنه ۳۲۴: و فیها ولد عضدالدوله ابوشجاع فناخسروین رکن الدوله - باصبهان. الكامل / ۲۵۶/۶. روایت صاحب مجمل در باب مدت عمرش: و چهل و هشت سال عمرش بود مجمل التواریخ / ۳۹۵.

۶۲. صرع دوم یتبی است از عضدالدوله که تمام آن در همین فصل، یادداشت شماره ۳۳ نقل شده است. ابن کثیر در البدایه به سبب همین بیت به شدت در عضدالدوله طعن می‌کند. برای تمام قطعه مقایسه شود با: ابن الاثیر / ۱۱۴/۷ به موجب بعضی روایات: یقال انه ما عاش بعد هذه الایات الا قلیلاً. ابن خلکان / ۳۲۱/۳.

۶۳ و ۶۴. سیتیسیوس سوریوس مرادست مقایسه شود با: دوران، قیصر و مسیح فصل ۱۲۶

- شماره ۴. منهاج سراج، طبقات ناصری ۲۲۳/۱.
۶۵. ابن الاثیر: وقیل انه لما احتضرم ينطلق لسانه الا بتلاوة «ما اغنى عنى ماليه هلك عنى سلطانیه». الکامل ۱۱۳/۷.
- ۶۶ و ۶۷. مجمل التوادیخ / ۳۹۴، ابن الاثیر ۱۱۳/۷.
۶۸. از جمله رجوع شود به: سیاست نامه / ۹۵، مقایسه شود با: ابن الجوزی، کتاب الاذکیاء / ۴۹.
- ۶۹ و ۷۰ و ۷۱. ابن الاثیر ۱۱۴/۷، ایضاً الکامل ۱۱۴/۷، ترجمه محاسن اصفهان / ۹۲-۹۰.
۷۲. مجمل التوادیخ / ۳۹۵، ابن الاثیر ۱۱۷/۷ مقایسه شود با: روایت صاحب مجادب السلف که می گوید چون مؤیدالدوله وفات کرد پسری کوچک گذاشت صاحب او را قایم مقام پدرش گردانید و چون (فخرالدوله) به اصفهان (کذا) آمد صاحب پسر مؤیدالدوله را بر آن داشت تا به استقبال عم رود مجادب السلف / ۲۴۳. در مورد پسر مؤیدالدوله وفاتش در اوایل امارت فخرالدوله (۳۷۵ هـ) گزارش شده است ابن الاثیر ۱۲۸/۷، لیکن امارت موقت ابوالعباس خسرو فیروز برادر کوچک فخرالدوله که پایان حیاتش در ابهام است ممکن است درست باشد و وی ظاهراً بعد از کناره گیری در دستگاه فخرالدوله باقی ماند. درین صورت محتمل است سیده او را به اتهام زهر دادن به فخرالدوله، و برای آنکه در مقابل قدرت خود معارضی از خاندان بویه نداشته باشد، از بین برده باشد. به هرحال این ابوالعباس خسرو فیروز را که برادر فخرالدوله بود با پسر کوچک فخرالدوله که ابومنصور خسرو فیروز خوانده می شد نباید خلط کرد.
- ۷۳ و ۷۴. احسن التقامیم / ۹-۳۳۸، برای تفصیلات رجوع شود به:
- Kabir, M., The Buwayhid Dynasty/55
۷۵. ابوشجاع / ۴۱-۴. مقایسه شود با: آل بویه / ۳۴۵ و همچنین با:
- Kabir, M. Op.Cit/58-59
۷۶. ابن بلخی فادسنامه، طبع شیراز / ۲۴۵.
- ۷۷ و ۷۸. از گفته ابن بلخی برمی آید که درباره وهرز دیلمی و اعمال و اقوال او کتابی تصنیف کرده بودند. فادسنامه / ۱۱. مقایسه شود نیز با فصل ۴ یادداشت شماره ۶۵. در باب این گروه ها و نقش آنها در سپاه خلیفه رک الکامل ۲۲۷/۶ مقایسه شود با همین فصل، یادداشت شماره ۸.
۷۹. از جمله رجوع شود به وصیت معزالدوله درین باب به پسرش عزالدوله: مسکویه، مجادب II / ۲۳۴، مقایسه شود با: تنوخی، نشوادر المعاضره / ۱۵۴.
۸۰. مجمل التوادیخ: و به اصفهان پسری زاده از کنیز کی - او را ابوشجاع فنا خسرو نام کردند - پسر دیگر آورد هم ترک زاده، ابومنصور بویه نام کردش. / ۳۹۱.
- ۸۱ و ۸۲. فادیخ گزیده / ۴۱۵، ابن الاثیر ۱۳۶/۷.
۸۳. سعایت درباره اموال مردم و تشویق حکومت به اخذ و مصادره تا حدی شد که یک بار صاحب بن عباد در جواب کسی که بر سبیل سعایت به وی گزارش داد، که یکی از خدام سرای تو رفته است و اموال بسیار و یک طفل گذاشته است بر پشت رقعہ توقیع کرد: اما المال فانما لله و امال الطفل فاسعه لله و اما الساعی فلعله لله. عقدا لعلی / ۲۹. درباره

علی کامه و احوال او و خاندانش مقایسه شود نیز با: ابن فندق، تاریخ بیهق / ۱۳۲ ~ ۸۴ و ۸۵. تاریخ گزیده / ۴۱۵.

۸۶. صاحب قطعه بی در طعن و هجو قابوس هم گفته بود که قطعه معروف قابوس جوابی حکیمانه بدان محسوب می‌شد. قطعه قابوس در یادداشت‌های فصل ۵ شماره ۱۹۵ نقل شد و اینکه قطعه صاحب که استمرار مخالفت و سوءظن بین طرفین را در مدت حیات صاحب توجیه می‌کند:

قد قیس القایسات قابوس ونجمه فی السماء منحوس
فکیف یرجی الصلاح من رجل یکون فی آخر اسمه بوس

تجارب السلف / ۲۴۵.

۸۷. گردیزی: و تاش تا به گرگان شد علی بن الحسن بن بویه (- فخرالدوله) او را نیکو پذیرفت و هدیه‌ها بسیار داد و خود سوی ری برفت و گرگان با غله و مال بدو سپرد و تاش به گرگان برود اندر سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه. ذین الاخبار / ۴۰.

۸۸ و ۸۹. ابن الاثیر / ۱۲۰-۱۱۹، ایضاً / ۱۳۴.

۹۰ و ۹۱ و ۹۲. معجم البلدان / ۳، ۲۵۷، ابن الاثیر / ۱۲۰، ایضاً / ۱۳۶.

۹۳. گردیزی: و ابوعلی (سیمجور) از راه طبس (نسخه: طین) به سوی ری رفت و علی بن الحسن - بن بویه (- فخرالدوله) به جای او بسیار نیکویی کرد، هر ماه پنجاه هزار درم او را مشاخره داد و هرگاه که او را به خوان خوانندی اسبی با ساخت بفرستادی و آن همه بدو گذاشتی - ذین الاخبار / ۴۴.

۹۴. ابن الاثیر: الصاحب بن عباد - ولما حضره الموت قال لفخرالدوله قد خدمتک خدمة استفرغت فیها وسعی و سرت سیره جلبت لک حسن الذکر فان اجريت الامور علی ما کانت علیه نسب ذلك الجمیل الیک و ترکت انا وان عدلت عنه کنت انا المشهور و نسبت الطريقة - الثانیه الیک - الکامل / ۱۷۰.

۹۵ و ۹۶. دستورالوزراء / ۱۲۱، مجمل التواریخ / ۳۸۷.

۹۷. تاریخ گزیده / ۴۱۹، مقایسه با ابن الاثیر / ۱۸۵.

۹۸ و ۹۹. احسن التقاسیم / ۴۰۰-۳۹۹، اشپولر، ایران در قرون نخستین اسلامی / ۱۸۸.

۱۰۰. مجمل التواریخ / ۳۹۷. مقایسه شود با همین فصل یادداشت شماره ۷۲.

۱۰۱. ابن الاثیر: - وقال له فخرالدوله لعلک تسینئ الظن بنا بما قدمته فی خدمة عضدالدوله و ما کنالنا آخذک بطاعة من قدمک و مفاصحته، و قد علمت ما عملته مع الصاحب بن عباد و ترکنا ما فعله معنا - الکامل / ۱۷۲.

۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵. ابن خلکان: و کان یسمى الجاحظ الثانی - قال الثعالبی فی کتابه -

الیتیمه: کان یقال بدئت الکتابه بعبد الحمید و ختمت با بن العمید - و فیات / ۴، ۱۸۹.

ثعالبی، هتیمه الدهر / ۳-۴، برای داستان درخت رک: تجارب السلف / ۷-۲۲۶، متنبی

هم به تبجروی در علوم در ایبات ذیل اشارت دارد:

من مبلغ الاعراب انی بعدها جالست رسطا لیس والاسکندرا -
وسمعت بطليموس دارس کتبه متملکنا، متبدينا، متحضرا
ولقيت کسل الفضايلین کانما رد الا له نفوسهم والاعصرا

دیوان‌المتنبی / ۴۴۸.

۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹. درباره اشعار شعرا و مظاعن بدگویانش رجوع شود به: ابن خلکان ۱۸۹-۹۵/۴ در باب مدایح متنبی، مقایسه شود با: تجارب السلف / ۶-۲۲۵. راجع به نگرانی وی از نابودی بیت عمید بر دست پسرش ابوالفتح رک به ابن الاثیر: وانقلع بیت العمید كما نطفه ابوه ابوالفضل ۸۲/۷. درباره بیماریهای ابن العمید مقایسه شود با ابن خلکان: وكان ابوالفضل بن العمید يعتاده القولنج تارة والنقرس اخرى، تسلمه هذه الي هذه. وفيات الاعيان / ۴-۱۹۴.

۱۱۰. تاریخ قم: پدر او شیخ الامین ~ در ایام وزارت او سر رکن الدوله را ~ همیشه مأمون و مشارالیه و ناصح و مصلح امور رعایا و سایر اصناف مردم بود / ۹-۸.

۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳. ابن خلکان ۲۰۷/۱، ایضاً / ۴-۱۹۳-۱۹۰، یاقوت، اشداد الاریب / ۲-۳۱۴. ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷. برای تفصیل رک: نقد ادبی / ۱-۹-۱۵۵، در باب کتاب المحيط رک:

Ritter, H., Philologia XIII, Oriens II /232

بدیع الزمان (بشرویه) فروزانفر، تاریخ ادبیات / ۷۸. در باب تشیع صاحب رجوع شود به: ریاض العلماء / ۱-۸۸-۸۴ و دیهانه الادب / ۶-۳-۷۲ درباره وفات پدرش ابن خلکان سنه ۳۳۴ یا ۳۳۵ را ذکر می کند اما روایات دیگر حاکی است که عباد در همان سال وفات پسر و اندک زمانی بعد از او درگذشت. مجمل فصیحی / ۲-۹۸ مقایسه شود با: ابن الاثیر / ۷-۱۷۲، ۱۷۵ (ح).

۱۱۸ و ۱۱۹. تجارب السلف / ۲۳۱، ابن الاثیر / ۷-۸۲.

۱۲۰. ابن خلکان: وهذا الكتاب من الكتب المحذوره ماملکه احد الا و انعکست احواله ولقد جربت ذلك و جربه غیرى على ما اخبرنى من ائق به. وفيات الاعيان / ۴-۱۹۷.

۱۲۱ و ۱۲۲. تجارب الامم / ۶-۲۲۴، ابن الاثیر / ۷-۲۴۴.

۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵. تجارب السلف / ۶-۲۴۶، ایضاً / ۱-۵۱-۲۵، ایضاً / ۹-۲۴۹.

۱۲۶ و ۱۲۷. ابن الجوزی، المنتظم / ۸-۶۰. در باب توجه به علم و علما مقایسه شود با:

Kabir, M., Op.Cit./179

۱۲۸ و ۱۲۹. شیرازنامه / ۳۹-۳۸، بدایع الازمان / ۳.

۱۳۰. ابن عبری: فی مستهل جمادی الاخره (سنه ۳۷۹) مات الملك شرف الدولة ~ مستقیماً و كان عمره ثمانیه و عشرين سنه. تاریخ مختصر الدول / ۱۷۳.

۱۳۱ و ۱۳۲. ابن الاثیر / ۷-۸-۱۴۷. عمید الجیوش لقب ابوعلی بن استاد هرمزد بود که بیش از هشت سال از جانب امیر آل بویه در بغداد نیابت داشت و در دفع عیاران و رفع فتنه های بغداد نقش قابل ملاحظه یی ایفا نمود. در باب عدل و هیبت و سطوت او هم حکایتها نقل است. از جمله مقایسه شود با ابن الاثیر / ۷-۲۵۴.

۱۳۳. ابن الاثیر / ۷-۲۴۴.

۱۳۴ و ۱۳۵. مجمع الفصحا / ۲-۹۲۱. در باب عمر و مرگ بهاء الدوله مقایسه شود با ابن الاثیر: وكان عمره اثنتین و اربعین سنه و تسعة اشهر ونصفا. الكامل / ۷-۲۶۸. ضبط سنه

۴۰۳ در تاریخ وفات وی در ابن الجوزی، المنتظم / ۷-۲۶۴ و بعضی مأخذ دیگر هم

آمده است. در تاریخ گزیده ربیع الاول ۴۰۴ ذکر شده است و هرچند سکه بی مورخ به تاریخ اخیر هم به نام او هست از قراین برمی آید که همان تاریخ ۴۰۳ درست باشد و این سکه را ظاهراً در فاصله بین وفات وی و زمانی که امارت سلطان الدوله از جانب خلیفه رسمیت یافته است ضرب کرده باشند. برای تفصیل رک:

Kabir, M., Op. Cit/90

۱۳۶. در باب طرز قطع ارتباط با داعی اسمعیلی بین روایت خود داعی با آنچه در ساخت دیگر آمده است اختلاف است. برای تفصیل مقایسه شود با:

Kabir, M., Op. Cit/112

۱۳۷. ابن الاثیر: و راسل الخلیفة القائم بامر الله فی معنی الخطبة له و تلقیه بالملک الرحیم و ترددت الرسل بینهم فی ذلك الی ان اجیب الی ملتسمه سوی الملک الرحیم فان الخلیفة امتنع من اجابته و قال لا يجوز ان یلقب باخص صفات الله تعالی. الکامل ۴۸/۸.

۱۳۸. ارسلان بسامیری از رؤساء اتراک در سپاه دیلم بود و درین سالها به دعوت اهل انبار آنجا را از دست قرواش عقیلی انتزاع کرده بود (۴۴۱ هـ) و در دستگاه خلیفه القایم هم نفوذ بسیار داشت. مقارن عزیمت طغرل و ترکمانان وی به بغداد به درخواست جمعی از ترکان بغداد درصدد مخالفت با سپاه ترکمان برآمد و چون خلیفه بغداد را با طغرل موافق دید پنهانی با خلیفه مصر ارتباط برقرار ساخت و با استظهار او و حمایت عده بی از سایر مخالفان آل عباس، با رایات سپید که نام خلیفه مصر المستنصر بالله و شعارهای شیعه بر آنها نقش بود وارد بغداد شد (ذی القعدة ۴۵۰ هـ) و خطبه و سکه به نام خلیفه مصر کرد قایم خلیفه را هم توقیف و حبس کرد و یکسال و چهار ماه بر بغداد بستولی بود تا طغرل در دفع وی توفیق یافت و با قتل او ماجرایش هم پایان یافت خلیفه هم با توقیر بسیار دوباره به قدرت بازگشت. برای تفصیل اخبار او رجوع شود به حوادث سنه ۴۴۶ و مابعد در تواریخ عام. از جمله ابن الاثیر ۸/۸۷-۶۰، مقایسه با: تاریخ گزیده ۴/۳۵۲-۵۶، قجارب السلف ۲۵۳-۵۶، سیوطی، تاریخ الخلفاء ۴۱۸-۴۱۷.

۱۳۹ و ۱۴۰. در باب شریف رضی و خاندان وی رجوع شود به: دفتر ایام ۲۶۵ و مابعد. در باب مذهب قوم مقایسه شود با:

Kabir, M., Op.Cit./204

۱۴۱. ابو محمد حسن بن علی بن خلف البریهاری از علماء حنبلی در بغداد به سال ۳۲۹ وفات یافت. در باب احوال او و منازعات طرفدارانش با مخالفان طریقه حنبلی مقایسه شود با: ابن الفراء، طبقات الحنابلة، طبع قاهره ۲/۴۵-۱۸، ابن العماد، جذرات الذهب ۲/۳۱۹-۳۲۳.

۱۴۲ و ۱۴۳. ابن الاثیر ۷/۴. درباره اینگونه نمایش های معارضه آمیز مثل شبیه جنگ جمل و تعزیه مصعب مقایسه شود:

Kabir, M., Op.Cit/205_7

۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶. ابن الجوزی ۸/۴۱، ایضاً ۷/۸۸. برای تفصیل رک: Kabir, M. مأخذ مذکور در شماره ۵۸.

۱۴۷. غیار پارچه بی خرد که جهودان و احیاناً ترسایان و سایر اهل ذمه ناچار بودند به رنگی